

۱۵۲
۲۹

۷۸۵

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۸۱۴۹

کتاب: رسد و خدمت

مؤلف: زکاء الدین

موضوع:

شماره اختصاصی: (از کتب اهدائی: غلامحسین سرود

چاپی	اهدائی
۷۸۵	سرود



هوالباری

دستور حکومت

شماره ۱۲۸۱۲۹

بفرمایش جناب مستطاب اجل اکرم رفیع الشان افخم

علاء الملک میرزا محمود خان طباطبائی تبریز

دام علاه بکلیه طبع محلی گردید

نگارش ذکار الملک میرزا محمد حسین خان

متخلص بنامه و غنی

۱۳۲۱
پ



دستور حکومت

بسم الله الرحمن الرحيم

سائیس و سپاس بار خدا را عز و جل ذکره که بعدل و داد حاکم و محکوم
فرمان داد و بنای آرایش و آسایش بلاد و عباد را برصفت و نضای آنها
و درود و ثنا برستید انبیا و پسند صفا و اجده کایات و اشرف موجودات
رسول اکرم محمد محمود صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان بزرگوار او که
سما کرامت اند و بحاب رحمت فرزندگان سپهر عظمت تابندگان
باشمت و رفت

مارمخت عذبات البان یح صبا و اطرب لعین حادی لعین من نعم



چاپ

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرور

و بعد چون جناب متطاب اجل اکرم عدالت شاعر افخم علماء الملک میرزا
محمود خان طباطبائی تبریزی دام علاه از سفارت کبرای اسلامبول
مراجعت کرده از پایه سریر اعلامی شاهنشاهی و مجاهد ابو نصر مظفر الدین شاه
خداوند مملکت و سلطانه مشور حکومت ایالت بافحت کرمان یافت بمصر حکمرانی
شافت خاطر عاطرش در این کار خطیر خوض نمود و در این شغل شاغل معانی
نظر فرموده دانست ممام مملکت داری و رعیت پروری کاری سرسری
نیست بلکه موقوف بهزار گونه معرفت و بصیرت و کار دانی است و این حال
بلند و مطلب عمده در مختصر مینویس منظرش موضوعیت بهم رسانیده که با بکار
از این در در گذر سخن میگفت و صاحبان علم و فطانت میشنید تا محاوره
شریفه داعی شد که جناب شیخ احمد ادیب از فضلمای بزرگان آن سامان
نامه ریجان شمامه حضرت یعسوب الدین و امام ائمتین علی علیه السلام را
که برای دستور عمل حکومت مصر خطاب مالک اشتر از قلم معجز رقم ید الهی

شرف صد و ریاضه ترجمه کرده بان نخسته محضر فرستاد و عالی دانارا
 بان لالی گهتار گوهره نثار سر مشق داد و البته آب کوثر در مزاج تیره مجرود
 زاید الوصف اثر دارد و از مطلوب بطالب آنچه میرسد میبوسد و چشم
 سر میکند ارد و همه پس میداند که جناب مستطاب معظم معینی علامه الملک
 انصاری از خانواده فضل و علم و سلاله دانش و پیش است از این بر طبع
 مانوس بن فضایل و معالی بان ترجمه عالی انسی بحال گرفت و کتاب مطبورا
 حرز جان نمود تا حضرتش را عود بدار بخنداند نصیب آمد و در این کرسی
 حشمت خیالی خوش بن خاطرش خنطور کرد و بر آن شد که مضامین آن دست
 اهل حکومت و فرمان را طبع و منتشر نماید مگر عموم حکمرانان ممالک محرو
 و کارگزاران دولت علیه از لالی اندرز و پند و دراری نصیاح سود
 سلطان او کیا و سالار اتقیا صلوات الله علیه بهر دبرند و طباع استعد
 از آن وقایق حقایق که جامع خیر دنیا و آخرت و وسیله سلامت و

سعادت است مستفید گردند و نماز مان آن مهیبه نخر بر میدارند که چند
 سال پیش آن نامه نامی بان شای گرامی مرحوم آقا محمد ابراهیم مدینه
 معروف بنو اب طالب شراه ترجمه شده و آن نویسنده بارع از مترجمین
 عصر چون چشم بر سر بود جز اینکه برای فهم عامه ذوق سلیم و سلیقه مستقیم
 عبارتی آسانتر تقاضا و طلب می نمود و فاضل کرمانی بصافی و روانی چیزی
 نوشته و در ترجمه بوضاحت و بلاغت متفید گشته معنی بلفظ چند ان نظر
 نموده اگر چه گوهر معنی را پاک و پاکیزه آورده و پس بقصد بیان روی
 و اقتصاد و استهرا از کم و زیاد زمام خستیا ر آن نگارش اعلی و گذار
 اسنی را بدست خیالی این بی بضاعت بنده جانی محمد حسین اصفهانی
 به ذکار الملک و متخلص بعضی و غی و قد الله تعالی لطلب مرضاته دادند
 تا بین من راهی بیایم و صعب اهل نماید چنانکه رونق اصلی بماند و خواننده
 آن را مثل نداند و من بنده که با فکر فاتر و خیال قاصد کاری کردم و

از آن حدیقه اینقدر که سبزی چند بویا و ارجمند آوردم که برای صاحبان
 مشام کار سبیل و گل نماید و انجمن معارف را بیاراید و ذکر جمیل جناب
 مستطاب اجل الفخیم عالی علاء الملک دامت عوارف در این اوراق
 خلوه پیاپی و مقدمه قبل از شروع در اول قسط را دوام تا آن گفته
 ابتدا بساکن نظر نیاید و بدستور اهل جناب مستطاب معظم دام فضا
 نخت این مقدمه و ترجمه نگاشته میشود و بعد عین نامه جانون تا اسباب
 هرگونه افاضت گردد و فیض و فایده آن بجالا شد و از آنجا که این کتاب
 مستطاب دستور اهل صحیح حکمرانی است بل اصل صیقل جانانی و
 مشتمل بر قواعد کلیه ریاست و قوانین مفیده سیاست روست
 که آن را (دستور حکومت) خوانیم و کلیات حکمت دانیم
 و ماههای سال هزار و سیصد و بیست و یک (۱۳۲۱) هجری بود
 که در کسب این سعادت توفیق یاری نمود

مقدمه

(مقدمه)

چون در ماه ذی الحجه سال سی و پنجم از هجرت پنجمبر امجد محمود و احمد محمد مصطفی
 صلی الله علیه و آله عثمان بن عفان در گذشت بزرگان اسلام بخلافت
 صدر و ابن عم سید انام امیر مومنان و مولای متقیان علی بن ابیطالب
 علیه السلام یکدل شدند و با آن حضرت بیعت کردند و در این وقت محمد
 بن حذیفه حکومت مصر داشت امیر المؤمنین علی سلام الله علیه آن
 حاکم را مانند سایر حکام ولایات و ایالات معزول نمود و قیس بن سعید
 انصاری را بجای وی منصوب فرمود و قیس مدعی باکفایت و حرمت
 و صاحب رأی اصیل بود چون مصر بنام نزدیک است معاویه را
 قرب جوار قیس خویش نماید و ترسید که حضرت امیر المؤمنین بن ابی
 عراق را منظم فرماید و قیس بن سعید کار مصر را مرتب نماید او در میان
 بی رونق و جلوه بماند بعلاوه بملک مصر نظر داشت و تخم مملکت آنرا

در فرغ

در فرغ خاطر میکاشت پس در این بین قیس معزول شد و حکمرانی مضر را
 بمحمد بن ابی بکر دادند
 در حکومت محمد بن ابی بکر امور مصر بواسطه وسایس معاویه مختل شد و جمعی
 بطلب خون عثمان برخاستند حضرت امیر المومنین چون از وضع بآ
 گشته فسر نمودند حکمرانی مصر کی از دست معاویه را شاید یا قیس بن سعد که او را
 معزول کردیم دوباره باید منصوب و روانه آن صوب شود یا مالک بن
 حارث نخعی (معروف بملک اشتر) بآن مملکت رود و این کار بسا
 چون قیس بن سعد میلی باین حکمرانی نداشت حضرت امیر المومنین او را
 در شغل خود باقی گذاشت و مالک اشتر را که در نصیبین بود طلبیده تا مویرا
 از خطیر نمود و او را به مصر پیش گرفت و حضرت امام همام نامه بامجدی شکر
 بر حایق داد گسری و دقایق رعیت پروری در رسوم مملکت داری و
 آداب لشکر کشی مرقوم فرموده از پشت سر مالک فرستادند تا بآن

دستور عمل نماید و آن خطبه را بجا صل آن مضامین و محصول نصایح دین
 بیاراید معاویه که شامت و شجاعت و کار دانی مالک را میدانت
 این خبر شنیده مجدداً مضطرب گشت چه تمام امید واری او مبصر بود
 از هر چه تخییر آن ملک و قلمرو سر عون را آرزو مینمود

ابن ابی سفیان برای دفع مالک و حصول آمل خود حیلۀ اندیشیده شهری
 در مکه منسری مصر بود و قلمزم نام داشت نباشد خراج آن شهر را نزد خویش
 خواند و باو گفت اگر خیال مرا از طرف مالک آسوده کنی تا زنده باشی و من
 در حیات باشم مایات قلمزم را از تو بگیرم آن مرد معاویه را طمیننا
 داده رفت و در قلمزم نشست مالک اشتر از عراق حرکت کرد و چون قلمزم
 رسید مباشرتاً مورخ سراج از او پذیرائی نموده در عثمائی غذایی عملی مسموم
 بملک خوردانید و آن دلیر صاحب شمشیر پیش از آنکه نامه و عهد حضرت
 امیر المومنین علیه السلام را زیارت کند بجایت جانی بدرود زندگانی

گفت (در سال سی و هشتم هجرت) اما آن نامه ماند و دستور عمل حکمرانان
 عادل جهان گشت و در شرف و رفعت از آن گری آسمان گذشت
 معاویه با اهل شام می گفت علی اشتر را ب حکومت مصر فرستاده دعا کند که
 خدا شتر او را از سر شمارغ کند مردم شام همه روزه دعا میکردند چون
 خبر مرگ مالک معاویه رسید بر منبر رفته خطبه خواند و گفت علی را دوست
 راست بود (یکی عمار یا سردیکری مالک اشتر) آن در وقت صغیر
 بریده شد و این امر و زوار باب خبر میداند که عمار در جنگ صغیر شیده
 لکن مسموم شدن مالک و محل آن چند ان معروف نیست یعنی عمو مانید اند
 لهذا در اینجا ب ذکر تعیین آن پرداختیم که نورش مفید فایده است و معرفت کرد
 باری چون امیر المؤمنین علیه السلام شنیدند کار مالک بنج مذکور گشته
 سخت متأثر گشته فرمودند (مالک و اما مالک و اهل موجود مثل ذلک لو کان
 من صید لکان قیداً و لو کان من حبه لکان صلدا علی مثل غلغله ابوالکلی)

یعنی مالک و آیا کسی هست که مثل مالک باشد اگر از آهین بود حکم زنجیر داشت
 اگر از پسنک بود کار صخره صفا می نمود بر مثل او مردی باید زمان نوحه کرد و
 سرانی کنند

باری تمام هستم و خیال معاویه تنگ ملک مصر بود بنا بر این عسکر و بن
 العاص را حکمران آن مملکت نمود و گفت تا زنده این سپهر زمین تو راست است
 باشکری جسته ارمصر آمد و دعاه عثمانیه در او جمع شدند و محمد بن ابی بکر
 لشکری تجیز نمودند با عسکر و مصاف داده عساکر عسکر و غلبه کردند و
 لشکریان محمد بن ابی بکر متفرق گشتند و خود گریخته در خرابه پنهان شد عمرو
 بن العاص معاویه بن حنیف سکونی را بطلب او فرستاد معاویه بن
 حنیف محمد بن ابی بکر را گرفته بکشت و جدا او را در حیفه حماری گذاشته بوزانند
 و مملکت مصر معاویه را مسلم گشت سپنه سی و هشت (۲۸) هجری
 حال اسپه و ازیم بعین نامه و عهد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

ترجمه عهدنامه امیرالمؤمنین علی علیه السلام

این فرمانی است از بنده خدا علی که امیرمؤمنان است و امر میکند
بآن مالک بن عمارت اشتر را و عهدی است که چون مالک را دالی
میفرستد او را معتد بدان میفرستد تا بقانون و دستور عهد و فرمان
خراج آن دیار بستاند با دشمن جفا نکند با صلح حال و خیال
مردم پردازد بلا دآن مملکت را آباد سازد و با دشمنان میده
که تقوی را شاکر کرده از خدا ببرد طاعت و فرمانبرداری
حق جل و علا را بر هر کار مقدم دارد آنچه را در کتاب کریم بینی
قرآن مجید از نسیب ایض سن فرموده پس روی نماید و احدی نتواند
نشود مگر به پس روی آن او امر و بد بخت نگردد جسارت نکند و سرود
داشتن آن

دیگر با مالک امیرمؤمنان علی که خداوند سبحان و تعالی را بدست و دل

وزبان یاری ده چه بار پروردگار عتد اسم ضامن شده که یار و یاور یاری
کننده خود باشد و ارجش کند آن را که حق را ارجش مینماید نیز حکم میکند
که بر بوی و میل و شهوات خود غلبه نماید و در هنگام سرکشیهای نفس اماره
عنان آزرانجند و جلواور بگیرد چه نفس انسان را بیدی امر میکند و از شر
او آسوده نباشد مگر کسی که خدای رحمن با تو رحم فرستد نماید

پس بدان ای مالک که من تو را بشهرتانی فرستادم که پیش از تو از و این
خود عدل و ظلم دیده و نیک بد بر آید و آید و مردم همانطور در کارهای
تو نظر میکنند که تو در کار و لاله قبل از خود نظر میکنی و در باره تو همان میکنند
که تو در باره ایشان میکنی و از صفت خدا در باره مردم بد بین بندگان
خود جاری میکنند میتوان پی بحال نیکو کاران ببرد و آنها را شست
پس باید بهترین اندوخته نامی تو کرد و در شایسته باشد و در هر حال عنان
نفس را بدست گیرد و مالک آن باشی هر چیز که برای تو حلال نباشد آن را

از خود بیضا بکنه و این بخسلی در بار بنفش خواه او را خوش آید یا ناخوش نماید
 انصاف است و عدل آزار و ادراد و حق مهر و محبت رعایا را در دل
 خود بیدار کن و طبیعت را بملاحظت با خلق و ادا رنما و مبادا نسبت به
 بندگان حسد مانند جانور درنده باشی و خوردن ایشان را غنیمت شماری
 و بدانکه خلق دو صنف اند بر آردینی تو باشندی یا اشخاصی که در خلقت همان
 حال تو را دارند یعنی مستعد لغزش اند چیزی را عارض مردم میشود و آنها را
 عمد آوسهوا بخل و خلاف و امیدارد و شاید شتآن شت که از گناه بگناه
 در گذری بدی بد کار را اغراض کنی همانطور که تو هم میخواهی خدا تو را بیاورد
 و از سر تقصیرهای تو در گذرد و چش آنکه تو بر آنها برتری داری آنکه تو را اولی
 مصر کرده بر تو برتری دارد و خدا بالاتر از آن است که تو را این ولایت
 و خواسته است که تو کار مشتق از خلق را بسازی و معات ایشان را کنایت کنی
 و همین را اسباب آرزایش تو قرار داده در این صورت کاری کنی

که با خالق

که با خالق خصمی کرده باشی چه تو را آن تاب و توانائی نیست که توانی زیر بار
 خشم و غضب الهی روی یا از رحمت و عفو او بی نیاز شوی و هرگز از گذشت
 کردن پشیمان شو و بگف و جز ادا دادن شادی نهادن از شتاب بگذرد و در حق
 تندی و پیش دستی را بگذارد و کمون با نور قاهره و امر مطاع و ناچار یا
 مطیع من باشند و بدانکه این خیال ناشی از عجب و تکبر است و اسباب فنا
 و خرابی دل و مایه ضعف و نقص دین و نزدیک شدن بتغییر و زوال نعمت
 خداوند و هر وقت این حکمرانی و تسلط و استیلا در دماغ تو بیضه کبر و نخوت
 گذاشت یا در فرج سینه تخم عجب و غرور کاشت نظر بظلمت سلطنت خدا
 و آن عزت و کبر با کن و بسین چند روالات و بالاتر از تو است و چطور بر تو
 دست دارد و حال آنکه تو خود بر نفس خویش آن دست و آن قدرت نداری
 همین ملاحظه و نقل تو را آرام میکند و از سر کشی و پنداری اندازد آرزوی
 تو میکاهد باد مشک خالی میشود و درم میبرد و عقل رفتن بجای خود

بر میگردد

بر میگردد و بخند که در بزرگی با خدا اظهار بیثباتی نمائی و در بزرگواری
خویش را شبیه سازی و بدانکه حضرت عزت جل ذکره که در بخشان را خوا
میازد و با نمانت متکبران میگرداند انصاف ده حق سبحانه تعالی
با طاعت او و انصاف خلق را نیز از خویش و خویشاوند و غیره دوست
در عیایب و اگر جز این کنی پستکار باشی و کسی که بر بندگان خدا قسم روا
دارد و پروردگار عالم خصم او باشد و کسی که خدا با او خصمه نماید حجت و برا
باطل سازد و بدکاری چنین با حق در جدال است تا آنکه ریشه گناه را
از دل خود بیرون آورد و توبه کند و هیچ چیز برای تغییر نعمت و تعجیل نعمت
آنکی مثل صبر بر ظلم نیست و خدا را همیشه کوشش بر دعای مظلومان است
و چشم بر کردار ظالمان

و کاری که باید از همه آن را بیشتر دوست داری میانه روی در حق باشد
و عملی مثل بردار که عدل در آن شامل خاص عالم گردد و بر خصمی رعایان بگذرد

زیرا که

زیرا که نارضائی عادت نشودی خاصه را بی اثر و مضمین نماید و اگر خاصگان
خرد نباشند با دلخوشی عمومی مورت خصم روغبین فاحش نشود یعنی اگر
عموم رعیت از تو راضی باشند نارضائی چند تن زیانی نیارد و بر عکس
خوشدلی معدودی خاص جلوبلوائی عام را نکسید

زحمت خاصه بسیار است و کار این طبعه دشوار چون والی در آیش
ورقاه باشد باری گرانتر از بار توقع و تمای بی در پی خاصه ندارد
و در گرفتاری کسی که گمته یاری والی کند خاصگانند که همیشه از انصاف
کراهت و در خواست اصرار دارند شکر عطار اگت بهجا آرنده و عذر
منع را دیر تر پذیرند اگر حادثه و توشیحی رود غمخیز صبر ایشان است
و ارکان شکستباری نادرست بر خلاف عادت که پستون دین اند
معنی اجماع سلین و مایه کار سازی و دفع دشمن و سپهر تیغ فن و سخن
باندک رعایت بخششی مسرور شوند و مختصر نوازشی میبای جانفشانی کردند

در این صورت

در این صورت باید بایشان مسه و رزی و سواره میل و رغبت تو بطرف

آنها باشد

کسی که در پی عیب مردم افتد و تور از آن خبر دهد و ار کند مفداست یا

او را از خود دور کنی و بدانی که والی پوشیدن عیب مردم از همه کس

سزاوارتر باشد و معایبی که از تو مستور است در کشف آن اصرار مکن

چه اگر دانستی و بر تو معلوم شد باید با صلاح آن پردازی و آن را که ندانی

دخلی بگذارد و حکم آن با خداست پس تا توانی زشتیها را بپوشان

تا خدا هم آنچه را نمیخواهی رعایای تو از تو بداند بپوشاند

کینه خلائق را در دل راه نده و هر چه که آدمی را با تمام و امیدارد

از نظر مخون و خود را از هر چه لایق بحال تو نباشد بنادانی زن و در

قبول قول غماز شتاب مکن چه سخن چین خاین است اگر چه خویش را با صح

قلم سید

بخیل را

بخیل را در انجمن شورت و اخل نماز بر که تور از راه احسان برگردد

و گوید مرد بخشنده تری دست شود بچنین با جان یعنی شخص تر پسند و همی

مشو و از او استناره مکن که تور در اقدام بکارهای خطیر برساند

تیر عقیده و رای حسریص را سخیف دان چه جمع مال را در نظر تو جلوه

دهد و بیاراید و بدان که بخت و نخل و حرص طبیعتی ناپسند رنگت بر

باشد و چون این طبع با هم جمع شد انسان را بجنس ابدگان کند و از تو

توکل محسوم سازد و بدانکه بدترین ذریه تو آن کسی است که پیش از

حکومت تو وزارت شهر نموده در علمهای زشت بایشان بکار بود

و شخصی چنین که ممد و معین گنکار باشد و همدست مردم چور پیشه و تیره

روزگار نباید و نشاید که از خالصان تو گردد و محسوم رازهای نهانی

شود و تو وزیر بیستراز او خواهی یافت با همان کنایت و کار دانی

نفاذ امر و شیرفت درست بدون آنصفت ناپسند و خلاف و خطایمی

مردی دانا و ارجند کند در ظلم ظالم با او ملکت کند و در گناه کفار با
 او باشد و بار نخستین و زرا برای تو سبک تر است و در هر حال تو را چنانکه
 لازم است یاری نمایند و بهر و محبت تو بیشتر گمراستند نیز بغیر تو کمتر است و
 الفت گیرند و راه مغایرت نروند و بر تو است که وزیر خستبار کنی
 و کسی را این خلوت خاص مجلس عام خویش قرار دهی که در گفتن
 حق اگر چه بمذاق تو تلخ آید صبر نماید و چون هوای نفس تو را بکاری
 بیند که خلاف رضای خدا باشد همت بر نمی تو کار دهد و تو را از آن عمل
 باز دارد

آمی مالک خود را بر پیر کاران و راستگویان بند و چسبان و آتی از
 ایشان دور شو و آنها را مگذار که در مدح و ثنای تو ببالند نمایند و کارانی
 که کرده و نسبت آن بود و روع است تو را بشنند و ستایند چه خوش آمد
 گفتن بسیار کبر و نخوت آرد و آدمی را بجنب و خود پندی نزد یک داد

و میان نیکو کار و بد کردار تفاوت گذار و اگر نکند از می میل و رغبت مردم
 نیکو کاری کم شود و بدان بد کرداری عادت کنند و با هر یک
 از این دو طایفه همان کن که خود او کرده عیبی بایمان بدی و با نیکان
 نیکی و چون خواهی از بدگانی خست بر بی و آسوده باشی با آنها سخن
 معامله نما و بهر یک احسان فرما و باری را که بر دوشش دارند سبک
 ساز و با ظهار کراهت و اگر راه هجرت ایشان را بدغدغه خیال میسند
 و بدانند که گمان نیک تو بر عیت مبلغی از رنج و زحمت تو کم میکند و رفا
 تو بهر کس بهتر بوده بیشتر سزاوار حسن ظن تو باشد و با کسی که بد سلوک
 کرده جادارد که با او بدگمان باشی و از او ایمن نشوی و چون استی
 پسندیده و رسم نیکو بینی و دانی که سران امت بان سنت عمل کرده
 و اسباب الفت جماعت و صلاح حال رعیت شده آن را بر هم مزن
 و مبدل بطریق دیگر مکن چه ممکن است روش تازه را فریاد و مبالغه

رسم در راه گفته نباشد و وزر و وبال بدعت و تغیسیر بگردن تو ماند چنانکه
 اجر و ثواب آن وضع شود مندر عاید و اضع گردد
 ای مالک تا توانی با صاحبان فضل و دانش صحبت کن و گوش کنفتا
 حکیمان ده مگر بدالت ایشان دانی اسباب رفاه بلاد و سعادت عبأ
 چیست و آنرا فراموش آوری و پایه و بنیانی که از پیش مردم را
 باسقامت فایز داشته همان را بر پا دار و بدانکه رعایا چند طبقه
 میباشند و وجود هر طبقه لازم است و هیچ طایفه از طایفه دیگر
 بی نیاز نتواند بود و از این طبقات یکی صنف لشکری باشد دیگر کاتبان
 کارهای عمومی و امور خصوصی دیگر قاضیان عادل عالم دیگر
 عاملان منصف ملایم دیگر اداکنندگان باج و خراج اراذل
 ذمه و مسلمان دیگر تجار و صاحبان صنعت و کار دیگر طبقه پست
 یعنی در ماندگان بیکار و فستیران بیچاره و برای هر یک از طوایف

مربور حضرت عزت جل ذکره سهمی تسرار داده و حد و اندازه آن را
 در کتاب کریم دست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معین
 فرموده و ما عالم آن حسد و دیم و محافظ آن نمود
 آثار و فایده این طبقات و طوایف بدانکه لشکریان با جازای
 نشان برای رعیت بمنزله حصن و حصار اند و قلعه محکم استوار
 زینت و ایوان و ارجمندی دین و ایمان راهبای امن و امان
 و آسایش هر روان و نظام و قوام کار لشکریان بخراب و باجی است
 که دریافت میشود و قوت و قوت کار آنها میگردد رفع حاجت خود را
 مینمایند و از عنده دفع دشمن برمی آیند
 و نظم و صنعت کار این دو طایفه یعنی سپاهی و مالیات دهند بقضاة
 و عمال و کتاب است چه امور و اعمال آنها از خصوصی و عمومی حکومت
 و احکام و عقد معاملات و کتابت اسناد صورت گیرد و معنی پذیرد

منافع هر دو صنف بست این طوایف جمع و مرتب شود و دارند و متوسط آنها
بمال و ملک خود مطمئن و از تنگدستی و ظلم ایمن گردد.

و مبانی راحت و فراغت جمیع طبقات مذکور را استحکامی نیست مگر
بجماعت تجار و مردم صنعت کار که از اقصای ممالک جلب هر سه گونه
قماش و متاع نمایند و بصنایع ایشان امانی بلاد و قسبات بیایند
باز از نارایا رایند و برزفیت و اسباب کارخانه نایقینند

اما طبقه پست که محتاجان و مسکینان باشند جا دارد و سزاوار است
که دارندگان بدستگیری ایشان پردازند و نگذارند که بکاره درنهند
و از دست روند و حق بل و عطا برای هر طبقه اند از همته ار داد
و هر یک را بر دالی آفت در حق است که کار او با صلاح گراید و بنام
سرخناید

ای مالک هر وقت خواهی کبی از شکر بیان را نامور امی نمائی آن را
اختیار

اختیار کن که از خدای تعالی بترسد و مطیع و پیسیر و پیسیر و امام باشد
با دامن پاک و حلم کامل که گاه خشم تند زود و چون عذر گناه پیش او
آرند بپذیرد و در راحت شود با ضعیف بر آفت عمل نماید و از عهده جلو
گیری احویا بر آید نه در شتی خوی او را بر انگیزد و از ضعیف نفس نشاند
و از این طایفه صاحبان حسب و آنها را که از خاندان کرم و با شرف نبند
برگزین و اشخاصی را که بسبب زرکی و بزرگواری خود کرده مزیت ده و زمره
که اهل سر بلندی و شجاعت و مرد سخا و سخا است باشند برتری نه چه
مالکان این خصال جامع انواع کرامت اند و دارای اقامت کرم
و در پریش حال اینان چنان باش که پدر و مادر در پریش حال فرزند
اگر تقوی بیایان کنی آنرا پیش خود چیزی شمار و هر وقت وعده بآنها داد
آن را وفا کن و ناخیر میسندار چه این تفقه تا آن طایفه را بر آن در
که دلالت در آهستانی خود را از تو دریغ ندارند و در حق تو گمان نکینند

و توجیه و اتفاقات اندک خویش را در باره آنها ترک کن بخمال اینکه همیشه
بزرگ بایشان میکنی زیرا که لطفی کم در موقعی بکار آید و عنایت زیاد در
موضعی اثر نماید یعنی هر یک در جای خود بکار است و اسباب سر بلند می
و استظار

آمی مالک سرداری عمارت تو را کسی شایسته باشد که با آنها در مال خود
مواصات کند و علاوه بر آن به معتر بر هر یک آنقدر عطا و احسان کند
که بتواند بستگان نزدیک و متعلقان دور خود را آسوده دارند چون
این تفضل دیدند البته هم ایشان در جهاد واحد و یکدل و یکجبهت مطیع
فرمان تو گردند زیرا که مهر و ملاحظت تو نسبت بان طبقه اسباب میل و محبت
آن طبیعت است و خواهد شد نصیحت و دلالت ایمان و وقتی شود منداست که
قلبا تمکین و ایان امر نمایند جانب رفت و شمت مهتران نگاه دارند و
بار امر و نهی سپران را اگر ان نشانند روزگار منتهی مانده ای ایشان را

دوران محنت نخوانند بلکه زمان استعلای آنها را ایام سعادت و دولت
دانند زوال آن سلطنت نخواهند و نفع را ضایع آنرا آرزو نکنند
آمی مالک چون سران سپاه خود را در این حال بینی میدان آمال
آنها را دوست دهم و بر حسن خدمت ایشان آفسرین گوئی بخشین
ایشان پرداز وقت در مقام جلد را ظاهر ساز زحمت هر یک را
بر زبان آر و مشتق را شرح ده و بشمار چه این تجید و اجلار دلیران را
بکار وادارد و ساکن بجزکت را نینسب بر سر غیرت و جنبش آورد و باید
کار هر کس را برای خود او شناسی و برنج این را نسبت بان ندی و در
اکرام و تعریف هر تن کوتاهی کنی و مبالغه بحد نینسب تمامی یعنی نه از آن
بکاهی نه بر آن بیفشاری و کار کوچک احدی را بلا حطنه شأن عالی او
بزرگ نخوانی و زحمت بسیار مددی را که جاه و حشمتی ندارد کم نگیزی
و اگر امری خطیر شود و مدارک آن بر تو دشوار آمد و نداشتی چه کنی

آن را بخندد اورسول باز کند ارچه حق سبحانه و تعالی خود فرموده است
یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان
تازعم فی شیء فسرؤوه الی الله و الرسول

(ای مردمی که ایمان آورده اید خندد اورسول و صاحبان امر را اطاعت
کنید و اگر امری رود او در باب آن ندانستید چه باید کرد آن را
بخندد اورسول باز کند ارید)

و آنکه امری چنین را بخندد باز کند بکتاب الله عمل کرده و چون برسول
بازگشت دهنست پیغمبر رفتار نموده و کتاب دست جامع احکام است
و سبب اجماع انام در مسائل و مباحث حلال و حرام و اجتماع ایشان
در صفت صد و مرام

ای مالک برای حکومت شرع و انجام مهمات قضا کسی را انتخاب کن
که فی الحقیقه بر دیگران برتری داشته باشد در هیچکار در نماز و غیره

بر او تنگ نشود بجای خصم وی را بستیزه و اندازد در راه جدل سپارد
دیری در لغزش نماید و بجهت گفت حق شد زود بازگشت تواند پیرامن
طمع نگردد و با آنچه در نظر اول میفهمد قانع نشود بلکه در مطالب غور و استقصا
نماید و در محل شبهه و تردید توقف کند متمسک بجهت و برهان گردد و
از بازگشت خصم مطلقا نرنجد در کشف و انکشاف امور دقتین و صابر باشد
و چون حق روشن و معلوم شد در امضای آن تأمل و درنگ را جایز نداند
سایش زیاد برای او عجب و غرور نیارد و بر آنکس بیاطل و سبی را از راه
حق منحرف و مایل ندارد و از آنجا که درست کار با استقامت کم است
بیشتر از عمل عمال قضا و حکام مشرع خبر گیرد و درست بفهمد چه کرده و میکنند
و در معاش ایشان نیز وسعت ده تا راه عذر آنها را بسته باشی و برای
خلاف و خیانت بهانه نداشته باشند و فی الحقیقه محتاج بر ذم و گرفتار نشوند
و تعارف نشوند

ای مالک در آنچه گفتم با دقتی ملغ نظر نما و از فساد مفید بر خذر بش
 چه این آئین گزین دست خویش اثر را راست و گرفتار اغراض و دشمنان
 بدکار بهوای نفس در آن عمل کنند و دین را دستاویز نموده دنیا
 و چون چنین است باید اعمال خویش را از پیش بازمانی و پس از امتحان
 برای جمع مالی بجائی مأمور نمائی و از حسیه ها که مخصوصا باید بطنه داری
 این است که کسی را بگرفتن بهیچیک خود بکاری بکاری و بشغلی نگذاری
 چه تمام مشغولیت و جور از این دو اصل بیرون آید و پدید و طرفه داری
 یا استبداد و خودرائی روزه را از راه امانت خارج دارد و او را
 بحال استقامت نگذارد

ای مالک برای ولایت و ریاست از مودکان باجیا از خاندانهای
 شایسته بدست آر که در اسلام ثابت قدم و در خلاق گریه بردگیران
 مقدم باشند و این جنس مردم اهل شرافت و عرض و ناموس پس اند

کتر طبع

کتر جمع دارند و در عاقبت کار با بیشتر نظر کنند و بر مایه گذران ایشان
 بیفزای تا بواسطه استقامت در صلاح و عفاف خود داری تواند
 بحساب از کسی چیزی نستانند آنچه را بدست دارند در آن حرف
 و سلی نمایند و با وسعت رزق در صد مخالفت امر تو و خیانت بر نیانند
 و فرضا که راه خلاف رفتند آن وقت زبان تو بر آنها دراز است
 و دست باز و در هر حال باید از اعمال عمال خویش با خبر باشی و نقش
 صادق و جاسوس پس این برای تحقیق کار هر یک فرستی و چون
 تو را مواظب و مراقب دیدند و دانستند که از ایشان غافل نیستی
 دست از امانت برندارند و پا در راه تعدی نگذارند عقیده بدستکاری
 شوند و راه نادرستی نروند باریا مهربانی و مدارا کنند و با جحاف
 و اعتساف دم نزنند و با این ملاحظات اگر کیمی آنگ بنی اعتدالی
 نمود و نقشین راستگو بر آن خلاف بگزبان شدند و شهادت دادند

در محبت

در حکومت می تأمل کن و حسنای او بده و ننگ و عار او را مجلسی و
 آشکار نما تا دیگران عبرت گیرند و از این واقعه پسند پذیرند و خراج
 ملک و مال دیوان را طوری دریافت کن که صلاح دهستد در آن
 باشد و کار گیرنده و سایرین را نیز صلاح نماید و دانی که احتیاج
 مردم همه بخرنج و اهل خراج است و مالک مملکت بر تعلق آن محتاج و یا
 آباد کردن زمین بیشتر نظر نمائی تا بمرقن مایات چه دریافت مال
 دیوان فسرع آبادی مملکت باشد و پیش از عمارت اقدام باین کار
 اسباب خرابی بلاد و پریشانی عباد گردد و چنین درستی عاید گیرنده
 آبی مالک اگر درستی رعایا از آفات سماوی از قبیل کمی آب بسیار
 آن تغییر خاک و غرق اراضی و غیره شکایت کنند و دانی که حاصل
 درستی برنداشته اند در خراج و عشر آنها تخفیف ده و ایشان را سبب
 کن تا در مانده نشوند و از پادربنایند و این گذشت برای تو ذخیره است

زیرا که بلاد تور همور میکند و ولایت را از دست میدهد و عوالم انانی ثنائین
 تو شوند و صیت عدل و فضل تو با طرف میرسد و اسباب سر بلندی و مسرت
 خاطر تو میگردد و میستوانی بر آنچه نزد رعایا ذخیره گذاشته اند بکنی و دل
 آبادی مملکت نوی و ای مردم از کم کشور نیز برفق و نذا را و حسن انصاف
 تو مستظهر باشند و اگر کاری پیش آید تو بر ایل و رغبت باری نمایند و
 باری که بر دوش آنها گذاری بیش باشد یا کم بیزد و ملک با یار تحمل
 تحمل قادر است و رعیت مالدار در موقع خراج عاجز نیست برخلاف آنرا
 که در بکده زو بویرانی دارد و سکنه فقیر اند و یقین که در حالی چنین فرنگ
 و چندار اندیرند و بجزئی گسیخته و مردم هیچ نایه مستلما فقر و مسکت
 نشوند مگر از جهت حرص و طمع و ایان بر جمع مال و عدم طمیسنان ایشان
 بر باقی ماندن در ولایت و حریص طمع که از تجارب روزگار بفرستند
 و در تقالبات جهان کمتر نظر داشته چه دانند که هر چه بستم اند و زود حواد

عالم آن را بنویزد

ای مالک در دیوان رسایل خود نظسه نهاد از مترتین آنرا اختیار کن
 کفی الحقیقه مختار و برگزیده باشد و والی را ناچار نامه ثابت که باید در آن
 تدابیر کار و اسپه را کتوم خود را اظهار کند کتابهای چنین کاتب
 مخصوص میخواهد و نگارنده جامع مکارم حشلاق که بشان دبزرگی زیاده
 از حد شاد نشود و از جای خود بدرزود نویسنده که برخلاف توجه است
 نماید و در محضر عاتده رسم ادب فرو نگذارد در رساندن نوشتهجات
 به غفلت نوزد نیندر صد و در جواب تو با نمانا اجمال روانه اردودا
 و گرفته تو را ثبت نماید و چون خدمتی سودمند برای تو اندیشد در انجام
 آن بکوشد و اگر کسی زیان تو را خواهد و مشکلی ترا شد در دفع آن توانا
 باشد و قدر و اندازه شخص خود را در کار نماند چه هر کس خویش را
 شناخت دیگران را بطریق اولی نشناسد

ای مالک

ای مالک در انتخاب کتاب اعتماد بقطعات و فراسات خود کن و بخدمت
 و کجاست خویش مطمئن مشو چه طالبان شغل نژد و این تصنیح خود را نیکوگا
 قلم دهند و سخن عمل ظاهره سازند و در باطن راه دیگر روند بر اساسی نصیحت
 کنند حرف خیر نزنند از صدق امانت دور و بکج خیانت نزدیک بروند
 روشن درون تباریک بنا بر این هر یک را بیا زمانای و بین پیش از تو
 باینده کان صالح چه کرده اند و در خیال عاتده ناپس چه اثر گذار شده آن را
 که بد رستی و خوبی زوشناس و شسته شده برگزین تا در خلوص نیت تویی
 مانند و خدا را بی ریا بنده و بسند کان او را بصفا والی باشی و بشان
 رتبه عالی و متعالی

ای مالک چون حکمرانی را شنبه است و هر شنبه باید بدست مردمی کانی
 پرداخته شود تو از رجال بر سپه هر کار آن را گذار که در اعمال خیر دنیا
 و کثرت شغل خویش او نژداید و اگر در کتاب تو عیبی باشد و تو انعامش

کنی

کمی در حضرت عت سسولی و از تو بازخواست فریاد و از حال تجار و ارباب
 صناعات درست بخری شود و کجاستگان خود در سفارش ایشان بیافز
 کن چه این دو صنف مقیم باشند یا مسافر در خانه خود کار کنند باید وری
 نمایند و مال التجاره با طراف و اخاف برند بصفت و حرفه مایه گذران
 خویش را بچنگ آرنند یا در بیع و شری وقت گذارند همه سبب منفعت
 و فایده ولایت اند و باعث رونق و آبادی ایالت آرد و درست
 و اقصی بلاد خواسته با کوه و دشت و اراضی تو آرنند و برای تحصیل مایحتاج
 ایلی بجای صعب که همه کس را اجرات رقت نیست روند و راههای سخت
 برند و بدانکه این مردم بواجب راغب اند و از مخالفت تار ب
 خالی از فتنه و شر بترسند و خطر دگرند و ضمه رجز ایله اکثر باساک و
 خستی زشت گرفتار اند و مایل با تخکار و فتنه من کردن چهار طالب
 گران فتنه و خن و مال اند و خن و همه اربابین شعار زنده گانی عاده را

دشوار سازد و طبقات دیگر را بزمیت اندازد و شفقت رعایا عیب
 و ایان است و نقص حکمرانان و فتنه بیضه ذمه نباشد که مانع حکما
 شوی و ارباب معاملات را نهی از این کار نمائی چنانکه حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله منع فرموده و مکتب را ملامت نموده و در خرید
 و فروش باید سخت گیری نباشد با بیع و مشتری بعدالت رفتار کنند
 تا بر بیحکایت از طرفین سنگین نیاید و مشکل ننماید و اگر احتکار را اخذ کن
 کردی و باز دست از کار خود برند اشتند جزای محکوم را بده اتان بطل
 افراط و اسراف بلکه از روی عدل و انصاف
 ای مالک ز نهنگ که از حال فقرا و مساکین غافل مانی و ندانی بر مینج
 بی مال چگونه میگذرد و تنگدستان که از وسایل و تدابیر تحصیل
 معاش محروم اند چه میکنند و قوت و لوازم گذران خود را از کجا بد
 می آورند و پوشیده نیست که از این صفت بعضی بقاععت میکنند

و بنو آل دم نمینند برخی سائل اند و بسنوائی آنها را بدرخواست و طلب
 فاقه و امید آرند در هر حال از جمله رعایت کن چنانکه خدا تو را بر عاقبت
 کرده و با آنها همان معاصی نماید که ایرد تقالی با تو نموده ازین
 المال قسمی برای ایشان منظور دار همچنین از غنّه زمینها که برای مسلمانان
 در هر بلده مصفی گشته و غنیمت شده و وابسته دورترین اینطایفه همان حق
 نزدیکتر را دارد و در کجایی باید که هر دو را بگردد و باز زنده نگردد
 و کبر تو را مشغول سازد و از پرسش در ایشان بازمانی چه انجام مقام
 خیره غدر غفلت از کارهای مختصر نشود و مرد از افسد ام بیک نیکی چون
 در خوبی دیگر اقبال کرده و مکتور نباشد پس توجه خود را از تنی دست
 دیگر دور نگه دار و بگتبه و نخوت باین سپید سخن گوئی و عمل کن و حال
 آن فقیر را که تو دست پرش نداری و دیگران او را احتسیر می شمارند و خواه
 می پندارند پرس و از انمای خویش کی را که اهل تواضع و فروتنی

باشد

باشد بکار تا مجاری امور در مانده گان را بتوجه غرض دارد و تو خود حقوق
 برین ازین زمره را طوری ادانما که در پیش خدا و سفید باشی و دیگر
 در میان رعایا ایان با نصاب نیازمند تر باشند و باید بی درنگ
 انتظار تجی خود بر پسند تا زیاده از حد سختی بر بیستند و دست نیکی بکار
 ایشان را پایمال نماید
 ای مالک یتیمان و پیران را که منحل گشته اند فراموش کن و همواره
 در خیال مدد و معاونت آنها باش چو طفل خردسال و مرد سالخورده را که
 ندانسته باشد عاجز و ناتوانست در راه و چاره برای تحصیل معاش
 ندارد بنو آل نپسه دازد که برای خود کاری بسازد و هر چند
 بار بگذر گتیه با حق بر و ایان گران باشد اما خدا برای آنکه طالب
 رستگاری و فلاح است و در زحمتهای صابر و یقین نموده که باری
 تعالی بگفته و وعده خود وفا می نماید نیکیها را بیک و صعبه را

سهل میکند

سل میکند

ای مالک برای صاحبان حاجت یعنی اشخاصی که با تو کار دارند وقتی
 نصیحت کن و آنوقت در مجلسی نشین و بارعام ده و خود را امین و خالص
 شنیدن مطالب عاقله دار و بزرگی آفریننده خویش حق سبحانه و
 تعالی را بیاد آرد و جانب فرستنی و تواضع را کند از صاحب مقربان
 و ملازمان حضور را که اسباب رعب و سطوت اند بزمی و ادراک عاقلان را
 بهیبت بگیرد و بتواند بجزایات بی لگنت با تو سخن گویند و پریشان حال و
 منتقلب شوند و من مکرر از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که
 میفرمود هر سه گزافتمتی پاک نشود مگر حق ضعیف را در آن امت از قوی
 بگیرند و نگذارند بیچاره در عرض حال و باخت کرده و بر خود بمرزد
 و زبان او در دست یارای سخن گفتن نداشته باشد

ای مالک اگر عارض شرایط احترام نداند و بادب سخن بگوید یا در طری

گفتن در ماند

گفتن در ماند و در دست از عهد هفت سیر بر بنیاد چیزی بر روی او مبار و تند و
 متغیر شود و خود را با لاکمیه و چون چنین کنی و گشاده رویی بخرج دهی حضرت
 عزت تیز در مای رحمت خود را بر روی تو گشاید و بر ثواب طاعت بعینه آید
 و هرگاه عطا کنی باز روی خوش کن و اگر منع نمائی بملاطفت نماید و منتک بندگی
 شود تا زنجند و دستک نشوند و بدانکه بعضی کارها هست که ناچار باید خود
 بشخصه رسیدگی کنی و از آنجمله سؤال کار گذاران است که کتاب تو
 ندانند در جواب چه نویسند همچنین عرایضی که عمال در حکم آن در نمایند
 و مردم شخص تو اظهار کنند

ای مالک کار هر روز را در جهان روز بسپه و از چه برای روز دیگر کارهای
 دیگر باشد و چون بکار تمام طبقات رعایا و طوائف ناس رسیدی و فارغ
 ماندی عبادت و در گاه پروردگار رو آور که آن وقت احسن اوقات و
 آن عمل افضل اعمال تو خواهد بود هر چند دقائق و ساعات حکمرانی و پردا

کارهای

کار نای رعایا اگر با خلوص نیت و مایه آسایش خلایق باشد همه پرستش خداست
 و موجب رضای حق تعالی و مع ذلک باید وقتی را خاص خود کنی و در آن
 اقامه کنی ایضی که مخصوص رب العباد است نمائی و دین خویش را از این
 راه برای خدا خالص سازی و محض تقرب بحضرت عزت ازین جهان در
 شب و روز چیزی کامل و تمام که از اندازه وسیع خارج نباشد بکار ملک عتقاد
 بری و چون بنمازیستی مردم را از طول آن بستنک نیاری نیز بطوری
 بگوئی ای نیکو داری که پستون دین ضایع شود و میان روی در هر حال
 خوب است و در هر کار مطلوب و باید بخاطر داشته باشی که بعضی تو عرض
 و مطلب لازم دارند و مستظر تمام شدن نماز و برخی علیل اند و نمیتوانند زیاد
 بایستند در عبادت بمانند و در آن زمان که پیمبر خدا صلی الله علیه و آله
 را همین میفرستاد از حضرتش پرسیده عرض کردم در میان اهل آن وقت
 من چگونه نماز کنم و فرمود چنان نماز کن که اگر ضعیف ترین ایشان میکند

و بگویند مهربان باش

ای مالک زیاد در خلوت بسر بسبب و خود را از رعیت پنهان کن و از نظر
 ایشان بسیار غایب شو چه والی چون خویش را از رعیت دور گرفت
 بملطف مخفی کرده و از رحمت مضایقه نموده بعلاوه از آگاهی خود کاسته
 و اطلاع رعیت نیز از کار و والی کم بشود و بسا هست که چیزی کوچک بنظر
 آنها بزرگ می آید و رشتی زیاده خوبی بد و حق و باطل بهم مشتبه میگردد
 و والی نیز بشیر است و علم غیب ندارد هر چه را از او مخفی داشتند و کسی
 از آن بخیر ماند و علامت و نشانی نیست که حق بدان شناخته شود و صدق
 از کذب متمایز نگردد و تو یکی از دو مورد باشی یا در راه حق سخی و بخشنده
 بذل و کرم میکنی و آنچه باید بدی میدی در این صورت جنتی ندارد که پنهان
 باشی و اگر اهل سخا و عطایستی مردم بزودی حال را دانسته بپوش
 میشوند و از تو دست میکشد و حال آنکه بیشتر از حاجت های خلایق تو چیزی است

که مایه نذار دینسی شکایت ازستی باشد یاد خواهی در مسالده و رفتاری
 پس در خلوت ماندن تو بجهت خوشایند نیست
 ای مالک بدان و میدانی که دایان خواص و نزدیکان دارند چون
 غالباً در این طبقه صفت خود خواهی میل در از دستی هست تیره رو بخود با
 و کی انصاف آنها را بر زیاده روی و ادا در بطاول حق دیگران بر بند
 تعدی سپه نند پس از مال خویش مؤنه در آیه ایشان معین و مرتب د
 تا از ناچاری بد ارائی رعیت چشم نذارند و سنگلی پیش پای آنها گذار که قدم
 در خاک این و آن نگذارند و آزار رضی و املاک بمقربان و بستگان خود
 مزرعه و کلی با قطع مده و گرنه آب مسایه را بر ز خویش بندند و گاو فلان
 ضعیف را برای خویش گیرند بار آن قصبه را سر بار این قریه کنند از این
 بردارند و روی آن گذارند مختصر آنها مستحق و مالدار شوند و وزر و وبال
 و مظلمه در دنیا و آخرت بگردن تو ماند
 ای مالک

ای مالک میان دور و نزدیک تفاوت گذار و بیکانه و خویش بر یک
 چشم بین و حق را بسواره برای ذبحی خواه و بر چند این روش
 کار و تحمل و حل این بار بس دشوار باشد و حکمران را با یار و انبیا ر پیوسته
 در کشمش و پیکار در آتا بکند از آنکه در این محضه صبر کردی و پشرد
 و از خیال و راه عدل و انصاف منصرف و منحرف نشدی بعباسی محمود
 و مالی فرخنده و فایز شوی و بر بلند می و جاه و رفعت ری و برود
 کاری کردی که بواسطه آن رعایا تو گمان حیف و میل و جور و ستمی نبرند
 علت آن کار و عذر خود را برای ایشان واضح و آشکار بگو تا هم نفس
 خود را ریاضت دهی بهم بارعیت رفق و نندار کنی و ظاهرا خشن عذر
 و بیان سبب فایده دیگر نیند دارد و آن این است که صاحبان ظن را
 از طریق خطا بیرون آورد و بر راه صواب رساند از باطل خلاص کند
 و بخی نایل سازد و اگر آشنی از تو در خواست صلحی نمود که رضای خدا

در آن بود پذیرد قبول کن چه مصالحه اسباب آسایش و راحت لشکریانت
 و تو خود در عالم صلح فارغ ابال و بی خیال باشی و بلاد تو نیز در آن وقت
 از نعمت امنیت بهر مند گردد و آباد شود اما پس از آشتی دامن حسابات را
 از دست بده و از خصم تا آنجا که توانی بر حذر باشی زیرا که اغلب اوقات
 دشمن بواقفت گراید تا طرف مقابل را غافل نماید فرصتی دست آرد
 و کار حریف را باز دبا آفتا آورد در شقت اندازد و بدگانی درین
 مورد و موقع نیک است و حن فتن خلاف حرم و محفل باشد

امی مالک چون باد شنی عهد مودت و پیمانی بستنی باز ناری دای
 در وفای آن عهد و پیمان سعی باشی و با کسی که از تو امان یافته را
 امانت برود و از خیانت خود در او در و بجان کوشش که آنچه گفته
 بجای آری و داده را عطا نمانی و بدانکه مردم با هواهای مختلفه و آرای
 گوناگون بر هیچ چیز انظور اتفاق نکرده که بروفای عهد و درستی پیمان

کرده

کرده و از فتنه ایض الهی این فتنه بیضه را یکی دوست داشته اند
 بلکه مشرکین هم چون تاج و خیمه و نور عاقبت بر عهدی را دیدند بجای
 درست پیمانی گزایدند و در حفظ میثاق بجهای و اتفاق کردند
 و از این راه قوت و پیشرفت حاصل نمودند پس قوی که دادی از آن
 برگردد و عهد خویش را شکن و دشمن را بعنوان پیمان فریب ده و از
 آنجا که حق سبحانه و تعالی عهد و مودت خود را حرم امن و محن استوار
 امان قرار داد و تا محل طمیسنان و استظهار مردم باشد بایه
 آن گزایدند و در آن ظل ظلیل آسایش نمایند هر کس طرمت این سنت
 و احترام این ساحت را منظور ندارد و برخلاف آن جرات کند خدا
 شانس نیست بلکه شقی و جاہل و دنی است و بنده دانان باشد که در
 میثاق قلب و تزویر را میگویند و احدی را باین خدعه فریبند
 امی مالک چون عهد بستنی بوجیه و تاویل نقض آن را جایز شمارد

از آنکه

از آنکه پیمان را استوار کردی برای آنکه راه مخالفتی برای خود باز نگذاری
 کلمات و عبارات ذوالوجیه در آن بکار مسبب چه در پیشگاه حقیقت
 این عذرهای عنبر نموده مسموع نباشد و حق را این لطایف ایل و کید
 و شبیه با نیکو نیاید و چون بوجبه عهده مستنم امری شدی و در آن
 باب کار بر تو سخت در راه تنگ گشت بر آن حق آن استنم و تعهد را
 فسخ مکن و بصبر گذران تا فسح شامل حال تو شود و عاقبت صبر
 نیکوتر از عذر و کرمی باشد که از خدا دینی بگردن تو گذارد و تو در دنیا
 و آخرت توانی از عهده ادای آن بر آئی و وادار و شمسار بمانی
 ای مالک تبر پس بر هر از ریختن خونی که حلال نباشد زیرا که هیچ چیز
 بیشتر از خونریزی ناحق سبب خشم و غضب خدا و عذاب و نکال آخرت
 و زوال نعمت و کوفتای عنبر نشود و حضرت عزت جل ذکره روز قیامت
 نخستین حکمی که در میان بنده گان خود کند در باب خونهای است که

ریخته اند

ریخته اند پس هرگز باید توام و دوام ملک و قدرت و استیلا خود
 بر یختن خون ناری و او حرام مبادرت و اقدام مکن چه آن تسلط و قوت
 حاصل نشود بلکه مورت سستی و ضعف گردد یا این عمل ظالمانه بکلی اسباب
 زوال حکومت باشد و آن را بجای دیگر نقل دهد و اگر کسی را بعد از عهده
 کشته باشی بحرف قصاص تن لازم آید و برای تو پیش خدا و نزد من در آن
 گیر و هیچ عذری نیست اما در صورتی که بخلاف مستلما باین خطبه شوی معنی
 در زدن تا زیاده و مشت زیاد و شکسته دیگر که گاهی سبب قتل میشود یکی
 بدست تو جان داد باید که بر تو سخت فرمانفسه مانی و باد و برودت حکمی
 گنار که داشته دیده مقول را با اولیای او برسانی و آن حق را ادا کنی تا
 از عذاب الهی بری و معاقب نشوی

ای مالک از عجب و خود پسندی احتراز و اجتناب را واجب
 دان و بر آنچه مایه کسبه و نخوت شود تکلیف مکن و مگذارد در مرج و شای تو

بماند



نبانند نمایند و عسکران گویند چه بهترین فرصتی که شیطان برای ضایع کردن
 احسان مومن بدست آورد در این وقت است و نیکوئی نیکوکار را امانت
 ستایش بسیار بیاورد و غرور و پندارد دهد و چون بر عیبتی مهربانی و
 کرمی کردی منت بر او منهدم و آن را مایه فزیت خود بدان و وعده که
 بر علیانمانی خلف آن را جایز شمار زیرا که منت همان را باطل میکند و
 اظهار برتری بر بندگان خدا نور حق را از ایل میازد و خلاف وعده
 نزد خالق و خلق کاری زشت و مغضوب باشد و حضرت باری عز اسمه
 فرموده کتباً عقداً الله ان تقولوا ما لا تفعلون (چه بسیار
 ناپسند است نزد خدا که بگویند فلان کار را میکنیم و نکنند)
 ای مالک پیش از آنکه زمان امری در رسد در اقدام شتاب مکن
 و چون وقت شد خود را بمرص در آن میکن و در کاری که حقیقت و جانت
 آن را ندانی با بصیرت او ابرام نباشد و اگر دانستی و کردنی

بود اجمال وستی را در آن سهل و آسان مکیسه و حاصل آنکه بسیار
 در موضع خود گذارد و حال را در موقع خویش بجای آورد آنچه را که تمام
 مردم در آن حق دارند و خاص موااسات است بخود اختصاص میدهد
 و تغافل در چسبیری که دیده نادیده مردم دانسته اند باعث رنج و
 نورش زحمت است و گرفتاری از تو گرفته شود و بنسیر رسد و بسی
 نگذرد که ججا بهای غفلت را بردارند و داد مظلوم را از ظالم نستانند
 ای مالک ز نام و عنان تندی و تیر خویش را بدست گیر و مالک آن
 باش و دست از تیرت و زبان به خود را نگاهدار و از تمام این
 معایب دوری گیرین و گنهار نفس تو سر کشی نماید و هوی در تو
 متکلم گردد و در سورت غضب و شدت کفشتگی بکاری بهسجاء
 نبادرت کنی و از روی سخط و قهقهه کلی نمائی و بخود داری گوش
 تا آتش خشم تو فرو نشیند و بحال خستیا آئی و اگر باز گشت

خود را بر پروردگار یاد آری این جمله بر تو آسان گردد و طبیعت میل و
 بی اعتدالی نگراپد و بر تو واجب است که همواره میسر پسندیده گذشتگان
 در رسوم و آداب حکمرانان عادل را که پیش از تو بودند و ملکات ستود
 داشتند بخاطر داشته باشی و آثار و احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و
 آنچه را که در کتاب کریم ذکر شده بنظرگیری در رفتار و کرداری که از ما
 دیده بدان اقتدا کنی و با علی درجه در قبول و اجرای آنچه در این
 عهد بر تو شمرده ام وصحت و حقیقت آن را بدلیل و برهان روشن گردان
 جند غائی تا نفس تو را بهمانه نباشد و در خواستش خود شتاب نکند و خدا
 که خلق را از بدی حفظ نماید و توفیق خیر دهد و در عهدی که رسول الله
 صلی الله علیه و آله با من نمود و در سفارشهای خود فرموده ایم و
 الرزم از عهد ترغیب نماز و زکوة باشد و مهر و شفقت بر بندگانی که
 مالک آنها میباشیم و عهدی را که برای تو نوشتم باین مطلب ختم

میکنم

میکنم و کسی را قوت و قدرت کاری نیست مگر باری خدا و پروردگار تو
 جل و علا

(و از این عهد است)

و از حضرت عزت درخواست میکنم که برحمت و احد و کمال قدرت خود
 و توانائی که در اعطای هر خوبی دارد عنایت نماید و مرا و تو را بچیزی
 که رضای او در آن است موفق فرماید و بتوانیم در کارها که کرده ایم در
 پیشگاه احدیت و نزد بندگان او عذر نموده داشته باشیم و مردم ما را
 بخوبی ستایند و اثر نیکو از ما در بلاد ماند و نعمت کامل شامل حال شود و
 کرامت حق تعالی در باره هر یک دوچند ان گردد و ذال کار من و تو
 بعبادت و شهادت باشد و ما بسوی آن حضرت جل جلاله و عظم نوا
 گرایند. ایم و السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله
 اما اصل نامه مبارک که وعین عهد این است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا مَا أَمَرَهُ عَبْدُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكِ بْنِ
الْحَارِثِ لِأَشْرَفِ عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وَلاَهُ مِصْرَ حَبُوبًا
خَرَّاجَهَا وَجِهَادَ عَدُوِّهَا وَانْصِلَاحَ أَهْلِهَا وَعَمَّا
يَلَادِيهَا أَمْرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَابْتِطَاعِهِ وَاتِّبَاعِ
مَا أَمَرَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ فَرَائِضِهِ وَسُنَنِهِ الَّتِي لَا يَنْفَعُ
أَحَدًا إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا وَلَا يَنْتَفِعُ إِلَّا بِمَعْرِفَةِهَا وَاصْبِرْ
وَأَنْ يَنْصُرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِيَدِهِ وَقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ فَإِنَّهُ
جَلَّ اسْمُهُ قَدْ تَكْفَلَ بِنِصْرٍ مِنْ نَصْرِهِ وَإِعْزَازٍ مِنْ أَعْرَهِ
وَأَمْرَهُ أَنْ يَكْسِرَ مِنْ نَفْسِهِ عِنْدَ الشَّهَوَاتِ وَيَرْعَى
عِنْدَ الْجَمَّاتِ فَإِنَّ النَّفْسَ آتَارَةً بِالسُّوءِ الْإِمَارَةِ
اللَّهُ شَمَّ أَعْلَمَ بِأَمَالِكِ النَّاسِ قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَى بِلَادٍ قَدْ

جَرَّتْ عَلَيْهَا دَوْلٌ قَبْلَكَ مِنْ عَدْلٍ وَجَوْرِ وَأَنَّ النَّاسَ
يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ
أُمُورِ الْوِلَاةِ قَبْلَكَ وَيَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ
فِيهِمْ وَإِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرِي اللَّهُ لَهُمْ
عَلَى السُّنَنِ عِبَادِهِ فَلْيَكُنْ أَحَبُّ الدَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةً
الْعَمَلِ الصَّالِحِ فَأَمْلِكْ هَوَاكَ وَشَخَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا
يَجْلُ لَكَ فَإِنَّ الشَّخَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحْبَبْتَ
وَكَرِهْتَ وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ
وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِبًا نَعْتَمَ
أَكَلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِقْبَاحُ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِيَّا نَظِيرُ
لَكَ فِي الْخَلْقِ يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلُّ وَتَعْرِضُ مِنْهُمْ الْعِلَلُ
وَيُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَدْوِ وَالْخَطَاةِ فَأَعْظِمْ مِنْ

عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ
 مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ وَوَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ
 فَوْقَكَ وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَاكَ وَقَدِ اسْتَكْحَاكَ أَمْرَهُمْ
 وَأَبْلَاكَ بِهِمْ لَا تُضَيِّبَنَّ نَفْسَكَ بِحَرْبِ اللَّهِ تَعَالَى فَإِنَّهُ
 لَا يَدِينُ لَكَ بِنَفْسِهِ وَلَا يَغْنِيُ بِكَ عَنْ عَفْوِهِ وَرَحْمَتِهِ
 وَلَا تُسْتَدَمُّ عَلَى عَفْوِهِ وَلَا تَبْتَغِحَنَّ بِعُقُوبَتِهِ وَلَا تُسْعِنَنَّ
 إِلَى بَادِرِهِ وَجَدْتَ عَنْهَا مَسَدُوحَةً وَلَا تَقُولَنَّ إِنِّي
 مُؤَمَّرٌ أَمْرًا فَاطَاعُ فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ وَ
 مَنَهَكَةٌ لِلدِّينِ وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْبِ وَإِذَا آخَذْتَ لَكَ
 مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَبْهَةً أَوْ حَيْبَةً فَانظُرْ
 إِلَى عَظِيمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا
 تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَاوِمُ مِنَ الْبَيْتِ مِنْ

طَمَاحِكَ وَبَكَفْتِ عَنكَ مِنْ غَزْبِكَ وَبَقِيَّتِ الْبَيْتِ بِمَا
 عَزَبَ عَنكَ مِنْ عَقْلِكَ إِيَّاكَ وَمَسَامَاةَ اللَّهِ فِي عَظْمَانِهِ
 وَالنَّشْبَةَ بِهِ فِي جَبْرُوتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ يُذِلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَ
 يُهَيِّزُ كُلَّ مُخْتَالٍ لِأَنْصِفِ اللَّهُ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ
 نَفْسِكَ وَمِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوًى مِنْ
 رَعِيَّتِكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَا تَفْعَلْ تَظْلِمُ وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ
 كَأَنَّ اللَّهَ خَصَمُهُ دُونَ عِبَادِهِ وَمَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَخْضَرَ
 حُجَّتَهُ وَكَانَ لِلَّهِ حَرْبًا حَتَّى يَنْزِعَ وَبِتُوبٍ وَلَيْسَ شَيْءٌ
 أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نَفْسِهِ مِنْ أَقَامَةٍ عَلَى
 ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَّهِدِينَ وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ لِكُلِّ
 وَلَيْسَ أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْ سَطْحًا فِي الْحَقِّ وَأَعْمَارًا
 فِي الْعَدْلِ وَأَجْمَعًا لِلرِّضَى الرَّعِيَّةِ فَإِنَّ سَخَطَ الْعَامَةِ يُحْجِبُ

بِرِضَى الْخَاصَّةِ وَإِنَّ سَخَطَ الْخَاصَّةِ يُبَغِّضُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ
 وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّبِيعَةِ أَثْقَلَ عَلَى الْوَالِيِّ مَوْئِنَةً فِي الرَّجَاءِ
 وَأَقْلَ مَعُونَةً فِي الْبَلَاءِ وَأَكْرَهَ لِلِانْصَافِ وَأَسْأَلَ
 بِالْإِلْحَافِ وَأَقْلَ شُكْرًا عِنْدَ الْإِعْطَاءِ وَأَبْطَأَ عِزًّا
 عِنْدَ الْمَنِّعِ وَأَضْعَفَ صَبْرًا عِنْدَ مِلْمَاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ
 الْخَاصَّةِ وَلَمْ تَمَّا عَمُودُ الدِّينِ وَجَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْعِدَّةُ
 لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ فَلْيَكُنْ صِغُوكَ لَهُمْ وَمِثْلَكَ
 مَعَهُمْ وَلْيَكُنْ أَبْعَدَ رِعْبِكَ مِنْكَ وَأَشْنَأُ هُمْ عِنْدَكَ
 أَطْلَبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُبُوبًا بِالْوَالِيِّ
 أَحْوَى مِنْ سَتْرِهَا فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا فَإِنَّمَا
 عَلَيْكَ تَطَهُّرُهَا ظَهْرًا لَكَ وَاللَّهُ بِحُكْمِكُمْ عَلَى مَا عَا
 عَنْكَ فَاسْتِرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ بَسْتِرِ اللَّهُ مِنْكَ

مَا تَحِبُّ سَتْرَهُ مِنْ رِعْبِكَ أَطْلِقْ عَنِ النَّاسِ عُقْدَةَ كُلِّ
 حَقْدٍ وَأَقْطَعْ عَنْكَ سَبَبَ كُلِّ وَتْرٍ وَتَغَابَ عَنْ كُلِّ مَأْ
 بَعِثْ لَكَ وَلَا تَجْتَلِنَ إِلَى تَصْدِيقِ سَاعٍ فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاثٌ
 وَإِنْ نَشِبَتْ بِالنَّاسِ حَيْجَنٌ وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ حَيْجِلًا
 يَبْعِدُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَيَبْعِدُكَ الْفَقْرَ وَلَا جَبَابًا يَضَعُكَ
 عَنِ الْأُمُورِ وَلَا حَرِيصًا يَزِيئُ لَكَ الشَّرَّ بِالْحُجُورِ فَإِنَّ الْخُلُقَ
 وَالْجُنُونَ وَالْحِرْصَ عَرَاثُ شَيْءٍ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ إِنَّ
 شَرَّ وَزْدَانِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيْرًا وَمَنْ شَرِّكُمْ
 فِي الْأَثَامِ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بَطَانَةً فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأَثَمِ
 وَإِخْوَانُ الظُّلْمَةِ وَأَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرًا كَلِيفٌ مِنْ لَهُ
 مِثْلُ آرَائِهِمْ وَنَفَازِهِمْ وَلَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَصَارِهِمْ
 وَأَوْزَارِهِمْ مَنْ لَوْ بَعَاوَنَ ظَالِمًا عَلَى ظُلْمِهِ وَلَا إِثْمًا عَلَى

ائمه اُولَئِكَ اَنَحْتُ عَلَيْكَ مَوْنَةً وَاخْسَنُ لَكَ مَعُونَةً
 وَاخِي عَلَيْكَ عَطْفًا وَاقْلَ لِعَيْبِكَ اِلْفًا فَاتَّخِذْ اُولَئِكَ خَا
 يَحْلُوا نِيكَ وَاخْلَا نِيكَ ثُمَّ لِيَكُنْ اَثْرُهُمْ عِنْدَكَ اَقْوَلُهُمْ
 بِمَنْزِلَةِ اَخِي وَاَقْلَهُمْ مُسَاعَدَةً فِيمَا يَكُونُ مِنْكَ بِمَنَآكِرِهِ
 اللهُ لَا وِلِيَاءَ لَهُ وَاقْبَعَا ذَلِكَ مِنْ مَمْلُوكِكَ حَيْثُ وَقَعَ وَاَصْحَقُ
 بِاهْلِ الْوَرَعِ وَالصِّدْقِ ثُمَّ رَضَاهُمْ عَلَيَّ اِنْ لَا يَنْظُرُونَ
 وَلَا يَجْحُوكَ بِبَاطِلِهِ تَفَعَّلَهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ
 تُخْدِثُ الزُّهْمَ وَتُذِنِي مِنَ الْعِزَّةِ وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَ
 الْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سِوَايَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَرْهِيْبًا
 لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَتَذِيْبًا لِأَهْلِ الْإِسَاءِ
 فِي الْإِسَاءَةِ وَالزِّمُّ كَلَامٌ مِنْهُمَا مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ وَاَعْلَمُ
 أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ يَدْعِي إِلَى حُسْنِ ظَنِّ وَالِ بِرِعَيْبِهِ مِنْ

إِحْسَانِهِ اِلْبَهُمُ وَاخْفِيْفِهِ الْمَوْنَاتِ عَلَيْهِمْ وَتَرَكَ
 اسْتِكْرَاهِهِ اِتِّبَاهُهُمْ عَلَيَّ مَا لَيْسَ لَهُ قَبْلَهُمْ فَلْيَكُنْ مِنْكَ
 فِي ذَلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرِعَيْبِكَ فَإِنَّ
 حُسْنَ الظَّنِّ يَقْطَعُ عَنْكَ نَصَبًا طَوِيلًا وَإِنْ أَحَقَّ مَنْ
 حَسَنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمْ يَكُنْ حُسْنُ بِلَاءِكَ عِنْدَهُ وَإِنْ أَحَقَّ
 مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لَمْ يَكُنْ سَاءَ بِلَاءِكَ عِنْدَهُ وَلَا تَقْضَرَ
 سُنَّةٌ صَالِحَةٌ عَمَلٌ بِهَا صَدُورُ هَذِهِ الْأَمْرِ وَاَجْتَمَعَتْ
 بِهَا الْأَلْفَةُ وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا التَّرْعِيْبَةُ وَلَا تُخْدِثَنَّ
 سُنَّةٌ تَضُرُّ شَيْئًا مِنْ مَاضِي نِيكَ الشَّنِّ فَيَكُونُ الْأَخْرُ
 لَيْسَ مَسْمُومًا وَالْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضَتْ مِنْهَا وَاكْثَرَ مَدَارِ
 الْعُلَمَاءِ وَمُنَافِقَةِ الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيْتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ
 أَمْرٌ يَلَادُكَ إِقَامَةً مَا اسْتَقَامَ النَّاسُ قَبْلَكَ وَاَعْلَمُ

أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ وَلَا يَغْنَى
 بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ وَمِنْهَا كُتَّابُ الْعَامَّةِ
 وَالْخَاصَّةِ وَمِنْهَا قَضَاةُ الْعَدْلِ وَمِنْهَا عَمَالُ الْأَنْصَارِ
 وَالزُّفَرِ وَمِنْهَا أَهْلُ الْبَحْرِ بِدِيَارِ الْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ
 وَمُسْلِمِي النَّاسِ وَمِنْهَا الْبُحَّارُ وَأَهْلُ الصَّنَاعَاتِ وَمِنْهَا
 الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِينَةِ وَكُلٌّ قَدْ
 سَمَّى اللَّهُ سَهْمَهُ وَوَضَعَ عَلَى حَدِّهِ وَفَرَضَ فِيهِ فِي كِتَابِهِ
 وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَهْدًا مِنْهُ وَعِنْدَنَا
 مَحْفُوظًا فَاجْتَنُودُ بِإِذْنِ اللَّهِ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ وَزِينُ الْوَلَاءِ
 وَعِزُّ الدِّينِ وَسُبُلُ الْأَمْنِ وَلَيْسَ يَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهَيْئَتِهِمْ
 لِأَقْوَامِ الْجُنُودِ الْأَيْمَانِ يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي
 يَقُورُونَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ وَيَعْتَدُونَ عَلَيْهِ فِيهَا

أَصْلِحَتِهِمْ وَبُكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ ثُمَّ لَا قِوَامَ لَهُدْبَيْنِ
 الصِّنْفَيْنِ إِلَّا بِالصِّنْفِ الثَّلَاثِ مِنَ الْقَضَاةِ وَالْعَمَالِ
 وَالْكَتَّابِ لِمَا يَحْكُمُونَ مِنَ الْمَعَاوِدِ وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَشَا
 وَبُؤْتَمُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِرِ الْأُمُورِ وَعَوَاقِمِهَا وَلَا قِوَامَ
 لَهُمْ جَمِيعًا بِالْجُنُودِ وَذَوِي الصَّنَاعَاتِ فِيمَا يَجْتَمِعُونَ
 عَلَيْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ وَيَقْبِهِمْ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ وَيَكْفُونَ
 مِنَ الشَّرَائِقِ بِأَيْدِيهِمْ ثَمَّ لَا يَبْلُغُهُ رِفْقٌ غَيْرِهِمْ ثُمَّ الطَّبَقَةُ
 السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِينَةِ الَّذِينَ يَجِيءُ رِفْقُهُمْ
 وَمَعُونَتُهُمْ وَفِي اللَّهِ لِكُلِّ سَعَةٍ وَلِكُلِّ عَلَى الْوَالِي حَقٌّ
 يَقْدَرُ مَا يَصْلِحُهُ قَوْلٌ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحْتُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ
 وَلِرَسُولِهِ وَإِلْمَامِكُمْ وَأَنْقَاهُمْ جَبِيًّا وَأَفْضَلَهُمْ حِلْمًا
 بِمَنْ يَطِئُ عَنِ الْغَضَبِ لِيَسْتَرْجِعَ إِلَى الْعُدْرِ وَبَرِّءٌ بِالْقَضَا

وَيَبُوءُ عَلَى الْأَقْوَابِ وَمَنْ لَا يَشِيرُهُ الْعُنْفُ لَا يَقْدِرُ
 بِهِ الضَّعْفُ ثُمَّ الصَّوْبُ بِذَوِي الْأَحْسَابِ أَهْلُ الْبُيُوتِ
 الصَّالِحَةِ وَالسَّوَابِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلُ الْجَدَّةِ وَالشَّجَاعِ
 وَالسَّخَاءِ وَالسَّمَاخَةِ فَإِنَّهُمْ جَمَاعٌ مِنَ الْكَرَمِ وَشُعَبٌ مِنَ
 الْعُرْفِ ثُمَّ تَفَقَّدَ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَفْقَدُهُ الْوَالِدَانِ مِنْ
 وَلَدِهِمَا وَلَا يَتَفَقَّحَنَّ فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ قَوَّبَهُمْ بِهِ وَلَا
 تَحْقِرَنَّ لُطْفًا تَعَاهَدْتَهُمْ بِهِ فَإِنَّهُ دَائِعِيَةٌ لَهُمْ إِلَى بَدْلِ
 النَّصِيحَةِ لَكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ بِكَ وَلَا تَدْعُ تَفَقُّدَ لُطْفِكَ
 أُمُورِهِمْ أَرْكَا لَا عَلَى جَيْبِهَا فَإِنَّ اللَّيْسَ مِنْ لُطْفِكَ
 مَوْضِعًا يَنْتَفِعُونَ بِهِ وَلِلْجَسِيمِ مَوْضِعًا لَا يَسْتَفْعُونَ عِنْدَهُ
 وَلَيْكُنْ أَثْرُ رُؤُوسِ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مَنْ وَاَسَاهُمْ فِي
 مَعُونَتِهِ وَأَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَّتِهِ بِمَا يَسْعَاهُمْ وَيَسْعُ

مَنْ وَرَائَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِهِمْ حَتَّى يَكُونَ هَتَمُهُمْ هَتَمًا
 وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ فَإِنَّ عِظَمَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ
 عَلَيْكَ وَلَا تَصْحُ نَصِيحَتُهُمْ إِلَّا بِحَبْطِهِمْ عَلَى وَلَا إِهْ أُمُورِهِمْ
 وَقِلَّةِ اسْتِثْقَالِ دَوْلِهِمْ وَتَرْكِ اسْتِطْطَاءِ انْفِطَاعِ مَدَنِهِمْ
 فَافْتَحْ فِي مَا لَيْسَ مِنْهُمْ وَأَصِلْ مِنْ حُسْنِ الشَّاءِ عَلَيْهِمْ وَتَعَدَّلْ
 مَا أَبْلَى دَوًّا وَبَلَاءً مِنْهُمْ فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ كَحُسْنِ طَعْمِهِ
 يَهْزُ الشَّجَاعَ وَتَحْرِصُ الشَّاكِلَ انْشَاءً اللَّهُ ثُمَّ اعْرِفْ لِكُلِّ
 أُخْرَى مِنْهُمْ مَا أَبْلَى وَلَا تَضْمَنَّ بِلَاءَ أُخْرَى إِلَى غَيْرِهِ وَلَا
 تَقْضِرَنَّ بِهِ دُونَ غَايَةِ بِلَائِهِ وَلَا يَدْعُوَنَّكَ شَرَفُ
 أُخْرَى إِلَى أَنْ تُعْظِمَ مِنْ بِلَائِهِ مَا كَانَ صَغِيرًا وَلَا ضَعْفُ
 أُخْرَى إِلَى أَنْ تَسْضَعِرَ مِنْ بِلَائِهِ مَا كَانَ عَظِيمًا وَارْزُدْ
 إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ مَا يَضْلِعُكَ مِنَ الْخُطُوبِ وَتَسْتَبِيحُكَ

مِنَ الْأُمُورِ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِقَوْمٍ أَحْبَبَ إِشْرَاؤُهُمْ
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا
 الْأَئِمَّةَ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ
 فَإِنَّ الرُّسُلَ إِلَى اللَّهِ الْأَخِيذَ يَحْكُمُ كِتَابَهُ وَالرُّسُلَ إِلَى اللَّهِ
 الْأَخِيذَ يُدْنِيهِ الْجَمَاعَةُ غَيْرِ الْمَفْرَقَةِ ثُمَّ أَخْبَرَ لِلْحَكَمِ
 بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رِعْيَاتِكُمْ فِي نَفْسِكُمْ مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ
 الْأُمُورُ وَلَا تَحْكُمُ الْخُصُومُ وَلَا يَتِمَادِي فِي الرِّزَالَةِ وَلَا
 يَخْضَرُ مِنَ الْفَيْءِ إِلَى الْحَيْقِ إِذَا عَرَفَهُ وَلَا تَشْرِيفُ نَفْسُهُ عَلَى
 طَمَعٍ وَلَا يَكْتَفِي بِإِدْنِي فَهَيْدٍ دُونَ أَقْضَاءِ أَوْ قَفْهَمِ
 فِي الشُّبُهَاتِ وَأَخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ وَأَقْلَمَهُمْ تَبْرًا مِمَّا بَرَّاجَعَهُ
 الْخُصْمُ وَأَضْرَبَهُمْ عَلَى تَكْشِيفِ الْأُمُورِ وَأَضْرَمَهُمْ عِنْدَ
 إِضْطِحَ الْحَكْمِ مِمَّنْ لَا يَزْدَهِيهِ إِطْرَاءٌ وَلَا يَنْمِيلُهُ

إِغْرَاءً وَأُولَئِكَ قَلِيلٌ ثُمَّ أَكْثَرَ تَعَاهُدَ قَضَائِهِ وَأَفْضَحَ
 لَهُ فِي الْبَدَلِ مَا يَرْجِعُ عَلَيْهِ وَثَقِيلُ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَى
 النَّاسِ وَأَعْطَاهُ مِنَ الْمُنْزِلَةِ كَذَبَاتٍ مَا لَا يَطْمَعُ فِي غَيْرِهِ
 مِنْ خَاصَّتِكَ لِبِأَمْنٍ بِذَلِكَ غَنِيَالِ الرِّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ
 فَانْظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِيغًا فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ
 أَمِيرًا فِي آيِدِي الْأَشْرَارِ يُعَلِّقُ فِيهِ بِالْهَوَى وَتَطْلُبُ
 بِهِ الدُّنْيَا ثُمَّ انْظُرْ فِي أُمُورِ عَمَالِكَ فَاسْتَعْلِمَهُمُ الْخَبِيرَاتِ
 وَلَا تَوَلَّهِمْ مَخَابَاةً وَأَثَرَةً فَإِنَّهُمَا جَمَاعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ
 وَالْخِيَانَةِ وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ الشَّجَرَةِ وَالْحَبَاءِ مِنْ أَهْلِ
 الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَّقِدَةِ
 فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا وَأَصَحُّ أَعْرَاضًا وَأَقْلَبُ الْمَطَامِعِ
 إِشْرَاقًا وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْرًا ثُمَّ أَسْبَغَ عَلَيْهِمُ

الْأَرْزَاقَ فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ
وَعِنِّي لَهُمْ عَن تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ يَدَيْهِمْ وَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ أَنْ حَافِلًا
أَفْرَكَ أَوْ شَكُّوا أَمَانَتَكَ ثُمَّ تَفَقَّدَاغَا لَهُمْ وَأَبْعَثِ
الْعُبُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ تَعَالَى
فِي السِّرِّ لَمُورِهِمْ حَدِيثٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ وَالرِّقَابِ
بِالرَّعِيَّةِ وَتَحْفَظُ مِنَ الْأَعْوَانِ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ
إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عِبُونِكَ
أَكْفَيْتَ بِذَلِكَ فَسَطَّ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةُ فِي بَدَنِهِ وَ
أَخَذَتْهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ ثُمَّ نَصَبْتَهُ فِي مَقَامِ الْمَذَلَّةِ
وَوَسَفْتَهُ بِأَخْيَانَتِهِ وَقَلَدْتَهُ عَارَ التَّهْمَةِ وَتَفَقَّدَاغَا
الْخُرَاجَ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَصَلَاحِهِمْ
صَلَاحًا لِمَنْ سِوَاهُمْ وَلَا صَلَاحَ لِغَيْرِهِمْ إِلَّا بِهِمْ لِأَنَّ

النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخُرَاجِ وَأَهْلُهُ وَلَيْسَ نَظْرَكَ
فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَالِ الْخُرَاجِ
لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِالْعِيَارَةِ وَمَنْ طَلَبَ الْخُرَاجَ
بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ بِالْبِلَادِ وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ وَلَوْ بَسَنَقِمُ
آخِرُهُ إِلَّا قَلِيلًا فَإِنْ شَكُوا ثِقَلًا أَوْ عِلَّةً أَوْ انْقِطَاعَ شَيْءٍ
أَوْ بَالَةً أَوْ إِحَالَةَ أَرْضٍ اغْتَمَّهَا غَرَقٌ أَوْ أَحْجَفَ بِهَا مَطَرٌ
خَفَّفَتْ عَنْهُمْ مَا تَرَجُّوْا أَنْ يَصْلِحَ بِهِ آخِرُهُمْ وَلَا يَشْتَلِنَ
عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّفَتْ بِهِ لَوْ نَهَتْ عَنْهُمْ فَإِنَّهُ دُخْرٌ يَجُودُونَ
بِهِ عَلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ وَزِينِ وَلَا يَتِيكَ مَعَ اسْتِجْلَالِكَ
حَسَنَ شَأْنِهِمْ وَتَجَحُّكَ بِاسْتِيفَاضَةِ الْعَدْلِ فِيهِمْ مُعْتَمِدًا
فَضْلَ قُوَّتِهِمْ بِمَا دَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِيْجَامِكَ لَهُمْ وَ
الْيَقِيَّةِ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ فِي رُفْعِكَ

بِهِمْ فَرُبَّمَا حَدَّثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ
 مِنْ بَعْدِ احْتِمَالِ طَبِيبَةِ أَنْفُسِهِمْ بِهِ فَإِنَّ الْعُمَرَ أَنْ تُحْمِلَ
 مَا حَمَلْتَهُ وَإِنَّمَا يُؤْتِي خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ عَوَازِ أَهْلِهَا
 وَإِنَّمَا يُعَوِّزُ أَهْلَهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوَلَاةِ عَلَى الْجَمْعِ وَوُجُوهِ
 ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ وَقِلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعِبْرِيَّةِ أَنْظَرَ فِي حَالِ
 كِتَابِكَ قَوْلٍ عَلَى أُمُورِكَ خَيْرٌ لَهُمْ وَأَخْصَرُ رَسَائِلِكَ
 الَّتِي تَدْخُلُ فِيهَا مَكَائِدُكَ وَأَسْرَارُكَ بِاجْتِمَاعِهِمْ لَوْجُوهِ
 صَالِحِ الْأَخْلَاقِ يَمُنُّ لَا يُنْظِرُهُ الْكِرَامَةُ فَجَزَى بِهَا
 عَلَيْكَ فِي خِلَافِكَ بِحَضْرَةِ مَلَاءٍ وَلَا تَقْصِرِ الْعَفْلَةَ
 عَنْ إِهْرَادِ مَكَاتِبَاتِ عَمَلِكَ عَلَيْكَ وَإِصْدَارِ جَوَابَاتِهَا
 عَلَى الصَّوَابِ عَنْكَ فِيمَا بَاخَذُكَ وَبُعْطِي مِنْكَ وَلَا يَصْنَعُ
 عَقْدًا اعْتَقَدَهُ لَكَ وَلَا يَعْجُرُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عَقَدَ عَلَيْكَ

وَلَا يُجْهَلُ مَبْلَغُ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ فَإِنَّ الْجَاهِلَ يَقْدِرُ
 نَفْسَهُ بِكَوْنِ يَقْدِرُ غَيْرِهِ أَجْهَلُ ثُمَّ لَا يَكُنْ اخْتِيارَكَ
 إِنَابَهُمْ عَلَى فِرَاسَتِكَ وَأَسْتِنَانِكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ
 فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّفُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوَلَاةِ بِتَصْنُوعِهِمْ
 وَحُسْنِ خِدْمَتِهِمْ لَبَسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَالْأَمَانَةِ
 شَيْءٌ وَلَكِنْ اخْتَبِرْهُمْ بِمَا وَلُوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ فَاعْزِدْ
 لِأَحْسَنِهِمْ كَانِ فِي الْعَامَةِ أَثْرًا وَأَعْرِضْ عَنْهُمْ بِالْأَمَانَةِ وَجَوَابِهَا
 فَإِنَّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى تَصِيحَتِكَ تَبَهُ وَلَمِنْ وَلَيْتَ أَمْرُهُ وَأَجَلُ
 لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ لَا يَقْتَرُهُ كِبَرُهَا
 وَلَا يَتَشَتُّ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا وَمَهْمَا كَانَ فِي كِتَابِكَ
 مِنْ عَيْبٍ فَتَغَابَيْتَ عَنْهُ الزِّمْتَهُ ثُمَّ اسْتَوْصِنِ بِالْتَّجَارِ
 وَدَوَى الصَّنَاعَاتِ وَأَوْصِنِ بِهِمْ خَيْرًا الْمَقِيمِ مِنْهُمْ بِبَيْتِهِ

وَالْمُضْطَرِّبِ بِنَالِهِ وَالْمُتَرَقِّبِ بِيَدِهِ فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمُنْجَى
وَأَسْبَابُ الْمَرَاتِفِ وَجَلَاءُهَا مِنَ الْمُبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ فِي
بَرَكَ وَبِحْرَكِ وَسَهْلِكَ وَجَبَلِكَ وَحَبْثِ لَا يَلْتَمِمْ النَّاسُ
كِبْرَاضِهَا وَلَا يَجْرُونَ عَلَيْهَا فَإِنَّهُمْ يَسْلُمُونَ لِأَخَافِ تَقَبُّهُ
وَصُلْحِ لَانْعَةِ غَائِلَتِهِ وَتَفَقُّدِ أُمُورِهِمْ بِحَضْرَتِكَ
وَفِي حَوَائِشِ بِلَادِكَ وَاعْلَمْ مَعَ ذَلِكَ أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ
ضَيْقًا فَاحِشًا وَشُخَّابًا قَبِيحًا وَاحْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ وَتَحَكُّمًا
لِلْبِيَاعَاتِ وَذَلِكَ بَابٌ مَضْرُوبٌ لِلْعَامَّةِ وَعَبِيٌّ عَلَى الْوَالِدِ
فَأَمْنَعُ مِنَ الْإِحْتِكَارِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مِنْهُ وَلَكِنَّ الْبَيْعَ بَيْعًا مَقَامًا بِمَوَازِينِ عَدْلٍ وَأَسْعَارٍ لَا
يُجْحَفُ بِالْفَرِيقِينَ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ فَمَنْ قَارَفَ حِكْمَةً
بَعْدَ تَهْبِئَاتِهَا فَتَكَلَّمْ بِهِ وَعَاقِبْ مِنْ غَيْرِ انْتِزَاعٍ شَمًّا

اللَّهُ اللَّهُ فِي لَصَبَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِبْلَةَ لَهُمْ
وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلَ الْبُؤْسِ وَالزَّرْمَنِ فَإِنَّ
فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًا فَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ
مِنْ حِقِّهِ فِيهِمْ وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَا لَكَ وَقِسْمًا
مِنْ عِلَالِ صَوَابِ الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ
مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى وَكُلُّ قَدِ اسْتَرْعَيْتَ حَقَّهُ فَلَا تَسْتَلْئِمْ
عَنْهُمْ بَطْرًا فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْيِيعِ الشَّافِعِ لِإِحْكَامِكَ
الْكَبِيرِ الْمُهِمِّ فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ وَلَا تُصَغِّرْ خَدَكَ
لَهُمْ وَتَفَقُّدِ أُمُورٍ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِبُهُ
الْعَبُونَ وَتَحْقِرُهُ الرِّجَالُ فَفَرِّغْ لِأَوْلِيائِكَ تَقْنَتِكَ مِنْ
أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالتَّوَاضِعِ فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ شَمًّا
اعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ سُجَّانَهُ يَوْمَ تَلْقَاهُ فَإِنَّ

هُوَ لَا مِنْ بَيْنِ الرَّعْبَةِ انْجُوحِ إِلَى الْإِنصَافِ مِنْ قَبْرِهِمْ
 وَكُلُّ قَاعِذِرٍ إِلَى اللَّهِ فِي تَادِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ وَتَعَهَّدُ
 أَهْلُ الْبَيْتِ وَذَوِي الرَّقَبِ فِي السِّنِّ بَيْنَ لَا حِيلَةَ لَهُ وَلَا
 يَنْصِبُ لِلْمَسْئَلَةِ نَفْسَهُ وَذَلِكَ عَلَى الْوَلَاةِ ثَقِيلٌ وَالْحَوْ
 كُلُهُ ثَقِيلٌ وَقَدْ خَفَّفَهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَافِيَةَ
 فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ وَوَقَعُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ
 وَاجْعَلْ لِدَوَى الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تَفْرِغُ لَهُمْ فِيهِ
 شَخْصَكَ وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًا تَقْتَوِضُ فِيهِ اللَّهُ الَّذِي
 خَلَقَكَ وَتُقْعِدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ آخِرَائِكَ
 وَشَرَطِكَ حَتَّى يَكَلِمَكَ مُكَلِّمُهُمْ غَيْرُ مُسْتَعْتَبٍ فَإِنَّ
 سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ فِي غَيْرِ
 مَرُوضٍ كُنْ تَقَدَّسُ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ

مِنَ الْقَوَى غَيْرُ مُسْتَعْتَبٍ ثُمَّ احْتَمِلِ الْخَرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِي
 وَنَجَّ عَنْكَ الضَّبِقَ وَالْأَنْفَ يَبْسُطُ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ
 أَكْثَافَ رَحْمَتِهِ وَبُوجِبَ لَكَ ثَوَابُ طَاعَتِهِ وَأَعْطَى مَا
 أَعْطَيْتَ هَبِيئًا وَأَمْنَعٌ فِي إِجْمَالٍ وَأَعْذَارُ شَمِّ أُمُورٍ
 أُمُورِكَ لَا يُبَدِّلُكَ مِنْ مُبَاشَرَتِهَا مِنْهَا إِجَابَةٌ عَمَّا لَدَّ
 بِمَا يَبْعَا عَنْهُ كَمَا بَكَ وَمِنْهَا إِصْدَارُ حَاجَاتِ النَّاسِ
 عِنْدَ وَرُودِهَا عَلَيْكَ مِمَّا تَخْرُجُ بِهِ صُدُورًا عَوَانِكَ
 وَأَمُضٍ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلُهُ فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ وَاجْعَلْ
 لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ نِلِكَ الْمَوَافِقِ
 وَأَجْرُكَ نِلِكَ الْأَقْسَامِ وَإِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَّمْتُ
 فِيهِ النَّبِيَّةَ وَسَلِمْتَ مِنْهَا الرَّعْبَةَ وَلَيْسَ فِيهَا خَافٍ
 مَا تَخْلُصُ اللَّهُ بِهِ دِينِكَ إِقَامَةً فَرَأَيْتَهُ الْبَتَى هِيَ لَهُ

خَاصَّةً فَاقْطِ اللهُ مِنْ بَدَنِكَ فِي لَيْلِكَ وَنَهَارِكَ وَفِي
 مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَى اللهِ مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَشْلُومٍ وَلَا
 مَنْقُوصٍ بِالْغَايِمِ مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ وَإِذَا قُمْتَ فِي صَلَاةِكَ
 لِلنَّاسِ فَلَا تَكُونَنَّ مُنْفِرًا وَلَا مُضْطَبًّا فَإِنَّ فِي النَّاسِ
 مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَلَهُ الْحَاجَةُ وَفَدَسَلْتُ رَسُولَ اللهِ
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ وَجَّهْتَنِي إِلَى الْيَمَنِ كَيْفَ
 أَصَلِيهِمْ فَقَالَ صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاؤِ أَضْعَفِهِمْ وَكُنْ
 بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا وَأَمَّا بَعْدَ هَذَا فَلَا تُطَوَّلَنَّ إِحْتِجَابَكَ
 عَنِ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّ إِحْتِجَابَ الْوَلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شَعْبَةٌ
 مِنَ الضِّيْقِ وَقَلَّةٌ عِلْمٌ بِالْأُمُورِ وَالْإِحْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ
 عَنْهُمْ عِلْمَ مَا أَحْتَجُّوهُ دُونَهُ فَيَضْعُرُّ عِنْدَهُمُ الْكَبِيرُ
 وَيَعْظُمُ الصَّغِيرُ وَيَقْجُ الْحَسَنُ وَيَجْسُنُ الْقَيِّحُ وَيُنَا

الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ وَإِيْمَانًا أَلِيًّا بِشَرِّ مَا تَعْرِفُ مَا تَوَارَى
 عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ وَلَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ نِيْمَةٌ
 يُعْرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكُذْبِ وَإِيْمَانًا أَنْتَ أَحَدُ
 رَجُلَيْنِ إِذَا أُمِرْتُ سَخَفْتَ نَفْسَكَ بِالْبَدْلِ فِي الْحَقِّ فَفِيهِ
 إِحْتِجَابُكَ مِنْ وَاجِبِ حَقِّ تَعْطِيبِهِ أَوْ فِعْلِ كَرِيمٍ تُسَدِّدُهُ
 أَوْ مُبْتَلًى بِالْمَنْعِ فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ النَّاسِ لَيْلِكَ عَنْ مَسْئَلِكَ
 إِذَا الْيَسْوَارُ مِنْ بَدَلِكَ مَعَ أَنْ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ مَا لَا
 مَوْنَةَ فِيهِ عَلَيْكَ مِنْ شِكَاةٍ مُظْلِمَةٍ أَوْ طَلَبِ إِنْصَافٍ فِي
 مُعَامَلَةٍ نَشَأَنَّ أَنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبِطَانَتِهِمْ أَسِنَّةً
 وَتَطَاوُلٌ وَقَلَّةُ إِنْصَافٍ فَاحْسِنِ مَوْنَةَ أَوْلِيَاكَ يَقْطَعُ
 أَسْبَابَ تِلْكَ الْأَحْوَالِ وَلَا تَقْطَعْ لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ
 وَحَاقِمِكَ قِطْعَةً وَلَا تَهْمَعَنَّ مِنْكَ فِي غِنَقَارٍ عَقْدَةٍ

تُضْرَبِينَ بِلَيْسَاهُمَا مِنَ النَّاسِ فِي شَرِّهَا وَعَمَلِ مُشْرِكِي كَلْبَانَ
 مَوْنَتُهُ عَلَى غَيْرِهِمْ فَكُونَ مَهْنَأُ ذَلِكَ لَكُمْ دُونَكَ
 وَعَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالزِّمُّ الْحَقُّ مَنْ
 لَزِمَهُ مِنَ الْفَرِيقِ الْبَعِيدِ وَكَرَفِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْسِبًا
 وَاقِعًا ذَلِكَ مِنْ قُرَابَيْكَ وَخَاصِيكَ وَحَبِثُ وَقَعَ وَبَغِ
 عَاقِبَتُهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ فَإِنْ مَغَبَتْ ذَلِكَ كَجَمُودَةٍ وَإِنْ
 ظَنَنْتَ الرَّعِيَّةَ بِكَ حَبِثًا فَاصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِكَ وَأَعِدْ عِنْدَكَ
 ظُنُونَهُمْ بِاصْحَارِكَ فَإِنْ فِي ذَلِكَ رِبَاضَةٌ مِنْكَ لِنَفْسِكَ
 وَرِفْقًا بِرِعْيَتِكَ وَاعْذَارًا تَبْلُغُ فِيهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوَاهُمْ
 عَلَى الْحَقِّ وَلَا تَدْفَعَنَّ صَلَاحَ دَعَاكَ إِلَيْهِ عُدُوكَ لِلَّهِ
 رِضًا فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَاةَ كُجُودِكَ وَرَاحَةً مِنْ هُمُودِكَ
 وَأَمَّا لِلْبِلَادِ وَلَكِنْ أَلْحَذِرُ كُلَّ الْخَدَرِ مِنْ عُدُوكَ بَعْدَ

صُلْحِهِ فَإِنَّ الْعُدُورَ تَبَا قَارَبَ لِبِتَّغْفَلٍ فَخُذْ بِالْحُزْمِ
 وَائْتِمِمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ
 عَدُوكَ عُقْدَةً أَوْ الْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطَّ عَهْدَكَ
 بِالْوَفَاءِ وَازْعَ ذِمَّتِكَ بِالْأَمَانَةِ وَاجْعَلْ نَفْسَكَ حَبِثَةً
 دُونَ مَا أَعْطَيْتَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ
 أَشَدَّ عَلَيْهِ إِجْتِمَاعًا مَعَ تَفْرِقِ أَهْوَائِهِمْ وَتَشْتَبِهُ الرَّحْمِ
 مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَقَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ
 فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعَهْدِ
 فَلَا تَعْلُدَنَّ بِدِمَّتِكَ وَلَا تَجْهَسَنَّ بِعَهْدِكَ وَلَا تَخْلِنَنَّ
 عُدُوكَ فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِي عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ وَقَدْ
 جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ أَمَّا أَقْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ
 بِرَحْمَتِهِ وَحَرْمًا يَسْكُنُونَ إِلَى مَنَعَتِهِ وَيَسْتَفِيضُونَ إِلَى

جواره فلا ادغال ولا مذالسة ولا خداع فيه ولا
تغدي عقداً تجوز فيه العلك ولا تقولن على الخن القول
بعد التاكيد والثبوت ولا يدعونك ضيقاً آخر
لزمك في عهد الله الى طلب نفسا حيه بغير حيا فان ضبر
على ضيق امر ترجو انفراجة وفضل عاقبة خبر من
عذر رخصات تبعته وان يحبط بك من الله فيه طلبه
لا تسقىل فيها دنياك ولا اخرناك اناك والذما
وسفكها بغير حيا فانه لبس شئ ادعى لثمة ولا اعظم
لثمة ولا اخرى بزوال نعمة وانقطاع مدة من سفك
الذما بغير حيا والله سبحانه مبتدئ بالحكم بين العيا
فما لنا فكلوا من الذما يوم القيمة فلا تقولن سلطان
يسفك حرام فان ذلك مما يضعفه ويوهنه بل يزيده

وتبناه ولا عدل لك عند الله ولا اعتدك في قتل القل
لا ترفيه قود البدن وان ابتليت بخطاء واقطع عليه
سوطك او يدك بعقوبة فار في الوكرة فما فوقها ففئلة
فلا تطعن بك نخوة سلطانك عن ان تؤذي الى اوليا
المقتول حرم واياك والاعجاب بنفسك والثقة
بما يحبك منها وحب الاطراء فان ذلك من اولي قوس
الشيطان في نفسه لتحق ما يكون من احسان المحسن
ولا تارك والامن على رعيبتك باحسانك والتزبد فيما
كان من فعلك وان تعدهم فتبع موعودك بخلفك
فان المن يبطل الاحسان والتزبد يذهب بغير الحق
والخلف بوجوب المقت عند الله والثاس قال الله تعال
كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون اناك والعلة

بِأَلَا مَوْرٍ قَبْلَ أَوَائِنِهَا أَوِ التَّسَاقُطِ فِيهَا عِنْدَ لِمَكَانِهَا
 أَوِ الْجَاجَةِ فِيهَا إِذَا اشْكُرْنَا وَالْوَهْنَ عَنْهَا إِذَا اسْتَوْضَحَتْ
 قَضَعُ كُلِّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ وَأَوْفِعُ كُلِّ عَمَلٍ مَوْقِعَهُ وَإِنَّا بِكَ وَ
 الْإِسْبِئْثَارِ بِمَا النَّاسُ فِي سُوءِ وَاللَّغَابِ عَمَّا بَعَثَ بِهِ وَمَا
 وَخَحَ لِلْعُبُونِ فَإِنَّهُ مَا خُوذَ مِنْكَ لِعَبْرِكَ وَغَمًا قَلِيلًا نَكْشِفُ
 عَنْكَ أَغْطِيَةَ الْأُمُورِ وَبِنَصْفِ مِنْكَ لِلْمَظْلُومِ أَمْلِكُ
 حِمِيَّةَ أَنْفِكَ وَسُورَةَ حَدِّكَ وَسَطْوَةَ بَدَنِكَ وَغَرْبَ
 لِسَانِكَ وَأَحْرَسَ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِكَفِّ الْبَادِرَةِ وَتَأْخِذِ
 السَّطْوَةِ حَتَّى يَسْكُنَ غَضَبُكَ فَمَلِكُ الْإِخْتِيَارِ وَكُنْ
 تُحْكِمُ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى تَكْثُرَ هُمُومُكَ بِذِكْرِ الْعَظَا
 إِلَى رَبِّكَ وَالْوَاجِبَ عَلَيْكَ أَنْ تَنْدَكِرَ مَا مَضَى مِنْ نَقْدِ
 مِنْ حُكُومَةٍ عَادِلَةٍ أَوْ سُنَّةٍ فَاصِلَةٍ أَوْ أَثَرٍ عَنِ نَبِيِّنَا عَلَيْهِ

أَوْ فَرَضَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَفَقْدِي بِمَا شَاءَ مَدَّتْ مَتَا
 عَلِمْنَا بِهِ فِيهَا وَتَجَهَّدَ لِنَفْسِكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَاهَدْتُ
 إِلَيْكَ فِي عَهْدِي هَذَا وَأَسْتَوْفُّ بِهٍ مِنَ التَّخْلِيفِ
 عَلَيْكَ لِكَيْلَا تَكُونَ لَكَ عِلَّةٌ عِنْدَ تَسْرِعِ نَفْسِكَ إِلَى
 هَوَاهَا فَلَنْ نَبْصِمَ مِنَ السُّوءِ وَلَا نُؤْفِقُ لِلْخَيْرِ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى
 وَقَدْ كَانَ فِيمَا عَاهَدَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 فِي وُصَايَاهُ تَخْضِيعُ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَمَا مَلَكَ
 أَيْمَانُكُمْ فَيَذَلِكِ أَخْتِمُ لَكَ بِمَا عَاهَدْتُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

العلي العظيم

وَمِنْ هَذَا الْعَهْدِ

وَأَنَا أَسْتَلُّ اللَّهَ لِسَعَةِ رَحْمَتِهِ وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ عَلَى عَظَمَاتِهِ
 كُلِّ رَغْبَةٍ أَنْ يُوَفِّقَنِي وَإِنَّا بِكَ لِمَا فِيهِ رِضَاءٌ مِنْ لَدُنْكَ

عَلَى الْعُذْرِ وَالْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَالِي خَلْقِهِ مَعَ حُسْنِ الشَّأْنِ
 فِي الْعِبَادَةِ وَجَمِيلِ الْأَثْرِ فِي الْبِلَادِ وَتَمَامِ التَّعْمَةِ وَ
 تَضْعِيفِ الْكِسَامَةِ وَأَنْ يَجْزِيَنِي بِكَ بِالسَّعَادَةِ وَ
 الشَّهَادَةِ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

كُتِبَ بِالْمِخْلَاطِ وَالرُّقْ الْأَثَرِ الْفَائِي مُصْطَفَى بْنِ النَّجْمِ الْبَاهِغِيِّ
 ١٣٢١ هـ

